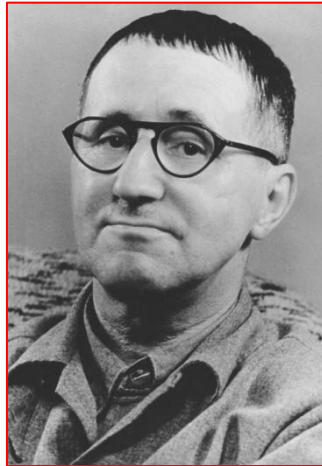


## تعهد سیاسی برشت



(بخش سوم)

### توفان آراز

از مجموعه آثار لنین و **Marx - Engels, Gesamtausgabe** (مارکس - انگلس، کلیات)، که انتشار یافته بودند، ذکری در نوشتارهای فوق الذکر به میان نیامده، با وجودی که ما آگاهی متونی از آن‌ها مورد مطالعه برشت قرار گرفته اند. به عنوان مثال برشت ضمن کار با نمایشنامه آموزشی **Die Massnahme** (تدبیر) (۱۹۳۱) از نوشته لنین **بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم** (۱۹۲۰)، که جزء پانزدهم چاپ آلمانی مجموعه آثار لنین بود، استفاده نموده، هم چنین در یادداشت‌هایی به تدبیر اقوالی از لنین را از مجلدات دیگر این مجموعه نقل کرده است. وانگهی در زمان برشت نسخه‌های ارزان و عوام پسند از برخی از این کتب جداگانه طبع و نشر گردیده اند. فرد فیشباخ (Fr ed) در مقاله اش "L'evolution politique de Bertolt Brecht: Les années du grand "retournement" (1926 - 1929)" (تکامل تدریجی سیاسی برتولت برشت: سال "چرخش بزرگ" (۱۹۲۶ - ۱۹۲۹)) - مندرج در شماره متعلق به ۱۹۷۳ سالنامه انجمن بین المللی برشت **Brecht heute / Brecht today** (برشت امروز) - بر اینست، که برشت مطمئناً کلیات یا در هر حال بخش اعظم کلیات مذکور را باید مطالعه کرده باشد (اما بدون این که منظور از متون مطالعه شده را روشن سازد). این قول فیشباخ با توجه به کنجکاوی مفرط و میل سیری ناپذیر برشت به کتاب خوانی بسیار محتمل به نظر می‌رسد (با وجودی که نمی‌توان این امکان را نیز نادیده گرفت، که برشت در موارد زیادی صرفاً مطالبی را با نظر به استفاده در کارهای خود انتخاب و خوانده باشد). برشت به تدریج تا اندازه‌ای ادبیات سیاسی گرد آورده بود. ولکر تعریف می‌کند، به تقاضای برشت در

ژانویه ۱۹۳۴ " صندوق های کتاب" برشت را از برلین به سوندبورگ<sup>۲۰</sup> ارسال نمودند، که از جمله حاوی مجلدات نشریه نظریه سوسیال دموکراسی آلمان **Neue Zeit** ( زمان نو) بودند. نیز برشت در پائیز ۱۹۳۳ در نامه ای به ویگل، که در آن نقطه زمانی در مسکو اقامت داشت، از او درخواست نمود تا " در صورت امکان یک نسخه کامل از آثار مارکس و لنین را، هم چنین شماره های سال های سوم و چهارم نشریه **Banner des Marxismus** ( پرچم مارکسیسم) [ با نشریه مشابهی به نام **Unter dem Banner des Marxismus** ( زیر پرچم مارکسیسم)، منتشر شده در مسکو، اشتباه نشود] را تهیه نماید."



برشت و ویگل



ویگل

از قراین پیداست که برشت نه فقط خود را با بینش مارکسیستی نوینش مشغول داشته بود، بلکه مصر بود آن را بین دیگران نیز ترویج کند. فریتس استرنبرگ (Fritz Sternberg) (۱۸۹۵-۱۹۶۳) در کتابش تحت عنوان **Der Dichter und die Ratio, Erinnerungen an Bertolt Brecht** (نویسنده و نسبت، خاطراتی از برتولت برشت) (۱۹۶۳) روایت می کند، که او نوشته های کوچکی از مارکس و انگلس را برای برشت فراهم آورده بود، و برشت خود ۵ نسخه مانیفست حزب کمونیست، تکامل سوسیالیسم از واهی به علم از انگلس و دیگر نوشته های مارکسیستی، از آن میان جزوه ای از شخص استرنبرگ ( احتمالاً **Marxistische Probleme** (مسائل مارکسیسم) (۱۹۲۸)) را به دست آورده بود.

چنان که در پیش گفته شد، برشت ابتداء به مطالعه آثار عمده پرداخت، و به قدر کافی از کمک ویگل و هائوپتمان بهره مند گردید. برشت هم چنین در نامه ای به برنهارد فُن برنتانو (Bernhard von Brentano) (۱۹۰۱-۶۴)<sup>۲۱</sup> از او سؤال کرد، آیا می تواند مددکار " او در تهیه مجموعه ای کوچک از ادبیاتی که رهنمون یک روشنفکر در مطالعه وجوه اساسی ماتریالیسم دیالکتیک باشند، گردد؟ یعنی احتمالاً نشان دادن نکات نسبتاً پراکنده (doch verstreuten) در ادبیات هگل، مارکس، انگلس و غیره. ابتداء به این ها باید رسید



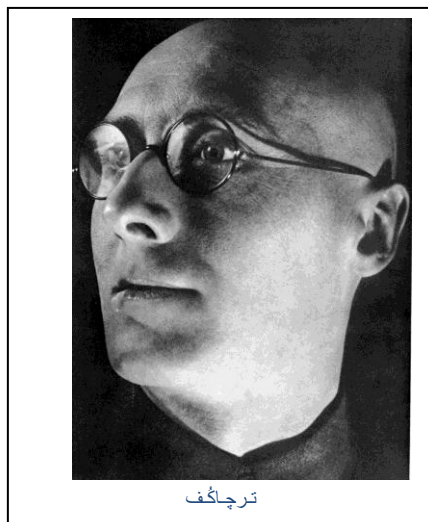
برنتانو

گی کرد!" اولاً جالب است که برشت مشخصاً نظر برنتانو - با آگاهی سطحی او از مارکسیسم - را در خصوص " وجوه اساسی ماتریالیسم دیالکتیک" جویا شد! دوماً تاریخ این نامه، اکتبر ۱۹۲۸، در خور ملاحظه است، که دو سال پس از تاریخی می باشد، که برشت غرق خواندن سرمایه بوده است. این مورد پُرسه ای برمی انگیزد: آیا برشت واقعاً

چقدر مطالعه کرده یا تا چه اندازه مواد مطالعه کرده را فهمیده است؟ آیا واقعاً او خود " نکات نسبتاً پراکنده" دربارهٔ ماتریالیسم دیالکتیک در سرمایه نیافته است؟ آیا او نفهمیده است، که توصیف مارکس در جلد اول سرمایه در کلیتش یگانه توصیف منسجم ماتریالیسم دیالکتیک می باشد؟ جست و جوی برشت در پی " نکات نسبتاً پراکنده" از آن جا تعجب آورست، که در آن سال ها برای نخستین بار آثار مهمی به مقصود قابل فهم ساختن نظریات مارکس و انگلس انتشار یافته اند: اثر جوانی مارکس و انگلس: **Die deutsche Ideologie (ایدئولوژی آلمانی)** در ۱۹۲۶، اثر انگلس: **Dialektik der Natur (دیا لکتیک طبیعت)** در ۱۹۲۵، اثر لنین: **ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم** در ۱۹۲۷. آیا برشت با این آثار آشنایی نداشته، یا از ظرفیت فهم آن ها برخوردار نبوده، و لذا از برنتانو درخواست کمک برای یافتن " نکات نسبتاً پراکنده" نموده است؟

رابطهٔ برشت با برنتانو را می توان نمونه ای از رابطهٔ او با بسیاری کسان تلقی نمود، که مورد انزجار حزبون قرار داشتند. برنتانو در مهاجرت در نکات مهمی از دو ستانش در جناخ چپ فاصله گرفت. او تمایل به " ضدفاشیست بودن" نداشت. ( خوانند گان علاقمند به آشنایی با موضع و نظریات برنتانو می توانند خاطرات او با عنوان **Du Land der Liebe ( تو کشور عزیزم)** (۱۹۵۲) را مطالعه نمایند.) علی رغم عدم توافق بین برشت و برنتانو، برشت چند سال مکاتبه با برنتانو را ادامه داد؛ با علاقه کتب او را خواند؛ کوشید همزبانی شان را حفظ نماید. آخرین نامهٔ برشت به برنتانو به تاریخ ۱۹۳۷ می باشد. گفتنی است در دوائر و ارگان هایی در مهاجرت، تحت کنترل حزب، از این اصل پی روی می گشت، که " هر کس با ما نیست، بر ضد ماست، و باید آلییده شود!" بر این اصل بود که به عنوان مثال برنتانو در نشریه **Internationale Literatur ( ادبیات بین المللی)** در بهار ۱۹۳۴ از سوی فرانتس لشنیتزر (Franz Lechnitzer) (۶۷- ۱۹۰۵) آلییده شد، و بلافاصله پس از این امر، برشت ضمن نامه ای به برنتانو نوشت: " امیدوارم آن مزخرف گویی احمقانه در **ادبیات بین المللی** شما را زیاد از جا در نبرده باشد، معلوم است که به کل بی معنی است. میل پلید بی محتوی." " دیگران" با این گو نه واکنش برشت در قبال لعن های تجویز شده گوناگون یقیناً آشنا بودند. برشت در نامه ای به سرگی ترچاکف (Sergej Tretjakov) (مقت. ۱۹۳۹-۱۸۹۲) در خاتمهٔ ۱۹۳۳ نوشت: " من در هر موردی می شنوم، که به فاشیست یا تروتسکیست یا بودیست یا خدا می داند به چه چیز دیگری تبدیل شده ام."

یک گواه مطالعه شدن ادبیات لنین به وسیلهٔ برشت همین ترچاگف است، که در ۱۹۳۴ می نویسد: " بر رف قفسه کتابچه های حاوی دانش دربارهٔ عمل انسان قرار دارند - از لنین، که برشت با صدای بلند از آن ها می خواند - یا صحیح تر با همان اشتیاق بی حدی که زیبایی شناسان زیادی قطعات و اشعار [ مارکوس تولیوس (Marcus Tullius) سیسرون (Cicero)] (۴۳-۱۰۶ ق.م) یا [ پو بلیوس ویرژیلیوس مارو (Publius Virgilius Maro)] ویرژیل (Virgile)] (۱۹-۷۰ ق.م) را با وزن می خوانند." سخنرانی های استالین: " اساس لنینیسم" و " مسائل لنینیسم" به ترتیب در سال های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۶ به آلمانی درآمدند، و در ۱۹۲۸ چاپ اول



ترچاگف

آلمانی منتخب نطق ها و مقالات استالین تحت عنوان **Probleme des Leninismus** (مسائل لنینیسم) انتشار یافت. فراهم ساختن و مطالعهٔ نوشته های استالین اهمیت مرکزی در جریان سمنتی کردن استنباط استالینی مارکسیسم - لنینیسم در جنبش کمونیستی بین المللی و در جریان " استالینیستی سازی" احزاب کمونیستی در خارج از اتحاد شوروی کسب نمود. آیا برشت نوشته های استالین<sup>۲۳</sup> را نیز مطالعه می کرد؟ چنین چیزی در ادبیات شرح حالی درباب برشت تأیید نمی شود؛ نه در شرح وقایع زندگی برشت، نه در توصیف هشت از برشت در مجموعهٔ **Schriftsteller der Gegenwart** (نویسندهٔ زمان حاضر) (۱۹۶۹)، نه در کتاب شرح حالی او و نه در کتاب شوماکر. ولی اگر برشت نوشته های استالین را مطالعه ننموده باشد، حداقل با آن ها آشنا بوده، و مؤید این نامه ای از برشت به کورش در بهار ۱۹۳۴ می باشد، که در آن برشت توأم با بعضی پرسش ها از کورش، به او می نویسد: " ضمناً چطور است یک انتقاد از مسائل لنینیسم استالین به عمل آورد؟"<sup>۲۴</sup> در داوری درمورد رویکرد سیاسی برشت از جمله توجه به این نامهٔ شامل دعوت برشت از کورش - شخصی از دیدگاه حزب رافضی، دشمن مرتد حزب و اخراجی از آن - به انتقاد از نوشتهٔ استالین، رهبر پیشوامانند جنبش کمونیستی مهم است. پژوهشگران برشت معمولاً این نامهٔ برشت به کورش را مسکوت گذارده اند، آن چه که مسلماً در خور ایراد و سرزنش بوده است.

واضح است بعضی نویسندگان این گونه مطالب دارای آشنایی ناپسندۀ تعجب آوری با ادبیات سوسیالیستی و مارکسیستی منتشر شده به زبان آلمانی هستند. به عنوان نمونه ایوا کریلیشیم (Eva Kreilisheim) در رساله اش با عنوان "Bertolt Brecht und Sowjetunion" (برتولت برشت و اتحاد شوروی) (۱۹۶۹) ضمن رجوع دادن به مقاله ای از کیت رو لیک ویلر (Käthe Rüllicke - Weiler) (۹۲-۱۹۲۲) می نویسد، که نوشته های مختلف لنین " به آلمانی از ۱۹۲۷ به بعد در دسترس بودند." (seit 1927 in deutscher Sprache greifbar wa)

(ren) مقاله رولیک ویلر، که کریشیم در رساله اش به آن رجوع می دهد، دارای عنوان "Seitdem hat die welt ihre Hoffnung, Brecht in der USSR" (از آن زمان دنیا امیدوارست، برشت در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) می باشد، و در نشریه ادبیات نوین آلمان (فوریه ۱۹۶۸) درج شده. در آن جا رولیک ویلر می نویسد: "برشت آثار لنین دولت و انقلاب [۱۹۱۷]، امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری [۱۹۱۷]، دو نوع تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک [۱۹۰۵] را مطالعه کرد، که به زبان آلمانی از ۱۹۲۷ انتشار یافتند، و پس از آن جزو صورت کتب را هنمای برشت گردیدند." در مورد کتاب امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری گفته شود، که ترجمه آلمانی این کتاب برای نخستین بار در سال ۱۹۲۱ برای بین الملل کمونیستی از سوی "انتشارات کارول هویم" (Carol Hoym) در هامبورگ منتشر شده، سپس جزء مجموعه Marxistische Bibliothek (کتابخانه مارکسیستی) در ۱۹۲۶ باز نشر شده است. نخستین چاپ آلمانی کتاب دولت و انقلاب در سال ۱۹۱۸ با تیراژ ۲۰۰۰۰ نسخه - تیراژی بزرگ بر حسب شرائط زمان - و دومین چاپ آن در ۱۹۱۹ منتشر گشته، بعد هم چنین به صورت جلد دهم مجموعه Elementarbücher des Kommunismus (کتب مقدماتی کمونیسم) نشر یافته است. کتاب دو نوع تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک نیز تا سال ۱۹۳۱ منتشر نشده بوده، آن ابتداء در سال مزبور به صورت جلد هشتم مجموعه آثار لنین (چاپ آلمانی) انتشار یافته، یک چاپ آلمانی زبان نیز در سال ۱۹۳۲ در اتحاد شوروی - علاوه بر چاپ روسی آن در ۱۹۰۵ - منتشر شده است. هم چنین این کتاب در ۱۹۳۲ جزء جلد سوم Lenins Ausgewählte (منتخب آثار لنین) و سپس در ۱۹۳۴ جزء مجموعه Bibliothek des Marxismus - Leninismus (کتابخانه مارکسیسم - لنینیسم) انتشار یافته است.

ضمناً در این رابطه نگاهی به "بایگانی برشت" در آلمان نیز جالب است. تا سال های اول دهه ۸۰ در "Bestandsverzeichnis" (فهرست ذخیره)، جلد ۴، صفحه ۱۹۵، شماره ۲۰۲۲۸، متعلق به این بایگانی، دو نسخه مانیفست حزب کمونیست ثبت شده بودند، که برشت یقیناً باید یکی از آن ها را برای درآوردن اثر به شعر به کار برده باشد، زیرا سطور یکی از آن ها بخشاً شماره بندی و زیرشان خط کشیده شده بود، و یادداشت های دست نوشته گوناگونی به احتمال قریب به یقین از آن برشت نیز در آن به چشم می خورد. دو نسخه از یک چاپ یکسان بودند؛ آن ها از داخل دو نسخه از کتاب همانندی پاره و جداگشته، و شماره صفحات شان، ۲۳۹ - ۲۰۲، نیز به ثبت رسیده بود. بایگانی نسخ مذکور را چنین مشخص ساخته بود: "دو نسخه از یک چاپ با هویت نامعلوم." (2. Expl. e. nicht identifizierte Ausgabe) در صورتی که شماره صفحات جدا شده جزء جلد اول Marx - Engels: Ausgewählte Schriften in zwei Bänden (مارکس - انگلس: منتخب آثار در دو جلد) (مسکو، ۱۹۳۴) بودند؛ منتخبی با انتشار وسیع و پرخواننده در جنبش کمونیستی در دهه ۳۰. واضح بود، که مسئولین "بایگانی برشت" به خود زحمت تحقیق این موضوع را پیش از تنظیم "فهرست ذخیره" شان نداده بودند!

## اشخاص و هنایشات

قدر مسلم برشت با مارکسیسم صرفاً از طریق مطالعه اشتغال نیافته است. او توأم از مساعدت و روشنگری های دیگران بهره ور گردیده، در گفت و گوها و بحث ها شرکت جسته است.

هشت روایت می کند، برشت از رهگذر گفت و گوها با دانشمندان مارکسیست در جست و جوی صراحت بود. و در نقاط زیادی در ادبیات درباب برشت اسامی چنین دانشمندان مارکسیستی ذکر شده است: زبان شناس بنیامین، جامعه شناس و اقتصاددان استرنبرگ، حقوق دان و سیاستمدار کورش، عضو قدیم حزب و رهبر آموزش دونکر. طبیعاً در روابط مختلف اسامی دیگران نیز برده شده است. ولی اینان مهم ترین ها بوده اند. ضمناً به ویژه از سازمان آموزشی کمونیستی "مدرسه کارگری مارکسیستی" (Marx) (istische Arbeiterschule (MASCH) سخن گفته شده است.

از بین منابع در رابطه با این موضوع ما در دو منبع، که معمولاً منابع نمونه و موثق به شمار آمده اند، با وجود این که آن ها به هیچ وجه خالی از ایراداتی نیستند، و از بعضی از این ایرادات نیز در بررسی ما سخن رفته، تأمل خواهیم کرد.

یکی از این منابع شرح حال برشت به گزاره شوماکر می باشد. او می نویسد: [برای برشت] مهم در مطالعه جامعه شناسی و از طریق آن مارکسیسم، فریتس استرنبرگ بود، که در آن زمان کتابی درباره امپریالیسم بیرون داده بود. (...) در دهه ۵۰ استرنبرگ در زمره مبلغین جنگ سرد بود. (...) در ۱۹۲۹ آشنایی با والتر بنیامین اهمیت داشت. (...) بعد تا زمانی کارل کورش وزیر فرهنگ کمونیست در دولت کارگری در تورینگن، سپس اخراجی از ک.پی.بی به علت عدم شناخت بسنده نظریه لنین درباره انقلاب، که پس از ۱۹۲۵ توسط کمیته مرکزی تالمانی نمایندگی می گردید] منظور توسط کمیته مرکزی در دوره رهبری ارنست تالمان (Ernst Thälmann) (مقت. ۱۹۴۴-۱۸۸۶) بر حزب کمونیست آلمان]، و [برشت] سخنرانی او را درباره "زنده و مُرده در مارکسیسم" در مدرسه کارگری ک.پی.بی در برلین شنید، به اضافه سخنرانی هرمان دونکر درباره ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی را.

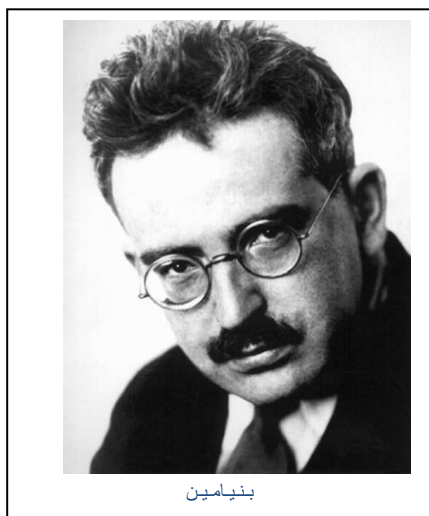
منبع دیگر شرح حال برشت به گزاره هشت می باشد. او می نویسد: "برشت در این زمان [منظور بهار ۱۹۲۶ و بعد] به تعمیق تماس هایش با روشنفکران و کارگران پیش رو پرداخت. او به ام.آ.اس.ئی.اچ، مدرسه کارگری کمونیستی، در برلین می رفت و درباره کارهایش با دانش آموزان و آموزگاران، از آن میان هرمان دونکر، فریتس استرنبرگ و کارل کورش بحث می کرد."

چنان که ملاحظه می گردد، شوماکر و هشت کاملاً موافق نیستند. شوماکر ابتداء استرنبرگ و بنیامین را جداگانه ذکر می کند، سپس کورش و دونکر را به اتفاق در "مدرسه کارگری مارکسیستی" (یا به قول او "مدرسه کارگری کمونیستی"). اما هشت از استرنبرگ به اتفاق آن دو تن دیگر نام می برد، و بنیامین را ذکر نمی کند. این تنها

انعکاس ضعیفی از آشفتگی موجود در بیش تر منابع است، که در آن ها اسامی هم در را بطة با یکدیگر و هم در رابطه با " مدرسه کارگری مارکسیستی" جا به جا می شوند. تفاوت های زیاد منابع در باب برشت خوانندگان آن ها را در مورد بعضی توضیحات شان دچار شک و تردید می سازد.

درباره " مدرسه کارگری مارکسیستی" به گویم، که آن یکی از مؤسسات ک.پی.دی بود. اولین شعبه آن در سال های ۲۷- ۱۹۲۶ در مکانی با ۸ آموزگار، ۱۹ دوره شبانه و ۱۴۶ شرکت کننده دایر گردید. بعد به تدریج فعالیت آموزشی این مدرسه با گشایش شعبات دیگری در برلین توسعه داده شد. طی سال های ۳۱- ۱۹۳۰ بیش از ۱۶۰ آموزگار در شعبات مدرسه به تدریس اشتغال داشتند، و در حدود ۲۰۰۰ دوره شبانه با شرکت قریب ۴۰۰۰ نفر برگزار شدند. دامنه فعالیت آموزشی این مدرسه هم چنین به براندو نبورگ در حومه برلین و سائر شهرهای آلمان گسترده گردید. آموزش عمده شامل رو شنگری سیاسی بر اساس مارکسیستی - لنینیستی و به طور جنبی فراگیرنده ادبیات، تئاتر و هنرهای دیگر، مطبوعات، تندنویسی، زبان، گردش های تعلیمی گوناگون و غیره بود. رهبری " مدرسه کارگری مارکسیستی" را جامعه شناس لازلو رادوانی (László Radványi) (۱۹۰۰-۷۸) با نام آلمانی یوهان( یوهان لورنز) اشمیت (Johann Lore) (Johann Lore) (nz) Schmidt) عهده دار بود، و دونکر یکی از نیروهای هادی مدرسه به شمار می رفت؛ دو ره های نظری دونکر جزء ثابت و مهمی از کار آموزشی را تشکیل می دادند. حال نظری می افکنیم به اشخاصی که در منابع به عنوان آموزش دهندگان و همصحبتان برشت ذکر گردیده اند.

ابتداء بنیامین. او زبان شناس، رساله نگار و مفسر ادبیات بود، و تحت هنایش الهیات یهودی و مارکسیسم قرار داشت. اندیشه های او در دهه ۶۰ مکان بااهمیتی در بحث های فرهنگی در غرب کسب نمود. برشت توسط آسیا لاسیس (Asja Lācis) (۱۹۷۹-۱۸۹۱)



در بهار ۱۹۲۹ با بنیامین آشنایی یافت، و بین آن دو جریان تبادل نظر برقرار گردیده، ادامه یافت. بنیامین در دوره تبعید زمانی با برشت در جزیره فین هممنزل بود. او ضمن فرار از نازیست ها در سال ۱۹۴۰ در مرز فرانسه - اسپانیا خودکشی کرد. بنیامین دارای هیچ ارتباطی با " مدرسه کارگری مارکسیستی" نبود، و چنین ارتباطی در ادبیات در باب برشت نیز ذکر نمی شود. بنیامین در زمره اشخاص ناخواسته ک.پی.دی محسوب می گردید، و اندیشه ها و نظریات او بدعت آمیز تلقی می شدند. لاسیس در خاطراتش (Revolutionär im Beruf) (انقلابی در روش زندگی)

( ۱۹۷۱ ) روایت می کند، که او در سال های ۲۹- ۱۹۲۸ در برلین اغلب با سه بی: برشت، بشر و بنیامین معاشرت داشت، و ادامه می دهد: " یک بار ما بحثی در یک دایره نزدیکان در منزل بشر داشتیم. چند نویسنده پرولتاریایی و برشت نیز حضور داشتند. بین بشر و برشت بحث درباره ادبیات درگرفت. من از برشت طرف داری کردم. بشر از من خواست با او به راهرو به روم و آن جا با عصبانیت گفت: چه خیال کرده ای! تو از مسکو می آیی و طرف یک نویسنده خُرده بورژوازی را می گیری؟ هم چنین گفت: تو جزو محفل نابابی شده ای: برشت به علاوه بنیامین." رابطه برشت با بنیامین به هیچ وجه پسند ک.پی.دی نبود. کل این جو بی اعتمادی و کوتاه نگری حزبی در طرز گفت و گوی شوماکر از برشت پنهان نگاه داشته می شود.



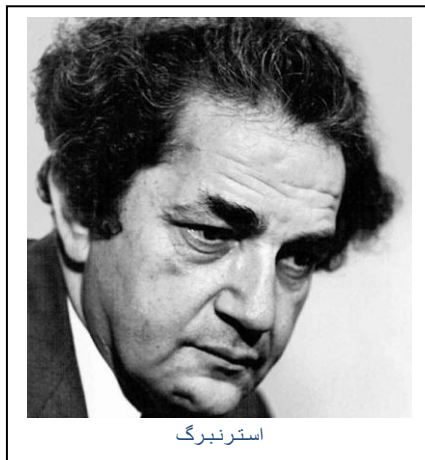
لاسیس



برشت به اتفاق لاسیس و چند تن دیگر

ولیکن سه شخص دیگر: استرنبرگ، کورش و دونکر در ارتباط مستقیم با " مدرسه کارگری مارکسیستی" قرار داده شده اند.

استرنبرگ بیهوده در جست و جوی وجه اشتراکی بین مارکسیسم و صهیونیسم بود. از او در پائیز ۱۹۲۶ اولین کتابش **Der Imperialismus** ( امپریالیسم ) انتشار یافته بود. به قول شخص وی او با برشت در بهار ۱۹۲۷ آشنا گشت. استرنبرگ دارای موضع چپ ریشه ای بود، و خود را مارکسیست استنباط می نمود. او بعضی متون مارکسیستی به برشت معرفی کرد، و با او در موضوعات هنر و جامعه به بحث پرداخت. آن دو درباره موضوعاتی موافق، درباره موضوعاتی



استرنبرگ



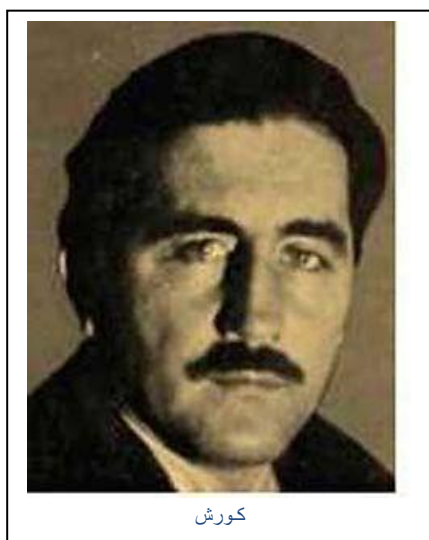
مخالف بودند. استرنبرگ درباره‌ی رو یکرد سیاسی برشت می گوید، که " همفکری او با حزب کمونیست بود"، درحالی که او ( استرنبرگ) حزب را به صورت یک "عامل مثبت" در حیات سیاسی درک نمی کرد. علی رغم این که هرگز رابطه‌ی دوستانه‌ی بین برشت و استرنبرگ پدید نیامد، آن دو به عنوان طرفین مباحثه بسیار به هم علاقمند بودند. استرنبرگ در جزیره‌ی فین به دیدار برشت رفت. چند بار با یکدیگر در ایالات متحده آمریکا ملاقات نمودند، اما پس از بازگشت برشت به اروپا به احتمال قوی تماس بیش تری بین آنان وجود نداشت، زیرا نقطه نظرات شان بسیار از هم فاصله گرفته بودند.

آیا استرنبرگ در " مدرسه‌ی کارگری مارکسیستی" تدریس نموده است؟ او خود می نو یسد: " در آن زمان من در زمینه‌ی تحلیل بعضی روابط بین مارکسیسم و علوم معنوی تدریس می کردم. حتی برشت مدتی در این جلسات تدریس حاضر می شد، اما بعد دست کشید - ما هر دو موافق بودیم این بهترین تصمیم است. او در اندیشگی منظم قوی نبود. وقتی که در دایره‌ی بزرگ موضوع معینی مورد تحلیل قرار می گرفت، بحث با او در آن موضوع چندان ثمربخش نبود. در مقابل، بحث دو نفره با برشت باثمر می بود." استرنبرگ می گوید، که برشت به همان شکلی می اندیشید، که اسب در شطرنج حرکت می کند. استرنبرگ در این خصوص که بحث های مورد نظر او به چه صورت، کجا و کی برگزار می شده اند، نمی نویسد، و از " مدرسه‌ی کارگری مارکسیستی" نیز نام نمی برد. حتی ضمن اطلاعات شرح حالی در کتاب هلگا گریبنگ (Helga Grebing) (۲۰۱۷)

- ۱۹۰۳) تحت عنوان **Fritz Sternberg (1895 - 1963) Für die Zukunft des Sozialismus** ( فریتس استرنبرگ (۱۸۹۵ - ۱۹۶۳) برای آینده‌ی سوسیالیسم) (۱۹۸۱) نام " مدرسه‌ی کارگری مارکسیستی" در رابطه با استرنبرگ ذکر نمی شود. ارتباط استرنبرگ با " مدرسه‌ی کارگری مارکسیستی" موضوعی بحث برانگیز است. می توان این پرسش ها را مطرح کرد، که آیا اگر استرنبرگ - چنان که خود می نویسد - واقعاً در آن مدرسه تدریس نموده باشد، پس چرا نام مدرسه را ذکر نمی کند؟ آیا وقتی استرنبرگ ک.پی.دی را به صورت یک " عامل مثبت" در حیات سیاسی درک نمی کرده، پس چگونه می توان انتظار داشت که او در فعالیت آموزشی حزب از طریق تدریس در مدرسه ای متعلق به آن شرکت نموده باشد؟ یا چگونه می توان احتمال داد، ک.پی.دی از استرنبرگ، مردی که حزب رغبتی به او نداشته (با وجود رابطه‌ی حسنه‌ی وی با مردانی در حزب)، برای تدریس در مدرسه‌ی خود دعوت نموده باشد؟ ضمناً باید توجه داشت بحث ما مربوط به زمانی است، که هم چنین کتاب استرنبرگ، امپریالیسم، در معرض انتقاد شدید جراید کمونیستی قرار داشته، از جمله ارگان نظری ک.پی.دی **Die Internationale ( بین الملل)** در شماره ۱ فوریه ۱۹۲۷ خود ضمن معرفی کتاب نوشته بود، که " استرنبرگ هرگز مارکسیسم را درست نفهمیده است." و در نوشته‌ی واژه‌هایی از قبیل " مغشوش" و " پریشان، مزخرف" (unsinn) به کرات ضمن تشریح نظریات استرنبرگ به کار برده شده است. ارگان مرکزی ک.پی.دی، پرچم سرخ، نیز در آوریل ۱۹۳۰ حکم نهاییش را در مورد کتاب استرنبرگ با این کلمات خلاصه نموده: " استرنبرگ از اندیشه‌های اساسی

مارکسیسم به دور است. او در تأملاتش از اسلوب مارکسیستی استفاده نمی نماید. او عنصر مرکزی در نظریهٔ لنینیستی دربارهٔ امپریالیسم را نمی فهمد. او در بررسی مسئلهٔ کاملاً تعیین کنندهٔ سرمایه داری انحصاری به کائوتسکی و رنر (Renner) نزدیک تر است تا به مارکس و لنین. اشتباهات استرنبرگ اشتباهات مجرد نیستند، آن ها تشکیل سیستم منسجمی از تصورات فرصت طلبانه را می دهند." و این ها واژه هایی خشن در زبان یک حزب کمونیست بودند. استرنبرگ به صورت شنونده در کنگرهٔ اس.پی.دی (مه - ژوئن ۱۹۳۱) حضور داشت. او در این جا به یک فرستادهٔ ک.پی.دی بودن متهم گردید، و در پاسخ به این اتهام در نشریهٔ **Der Klassenkampf** (مبارزهٔ طبقاتی) (نشریهٔ آپوزیسیون چپ سوسیال دموکراسی آلمان) نوشت، که هرگز نه عضو ک.پی.دی بوده و نه " هرگز برای ک.پی.دی کار کرده است، نه به صورت نویسنده یا سازمان ده، و نه قانونی یا غیرقانونی." وقتی در سپتامبر سال مزبور سوسیال دموکرات های ناراضی **حزب کارگر سوسیالیست آلمان (اس.آ.پی.دی) (Sozialistische Arbeiterpartei Deutsch (SAPD)** را ایجاد نمودند، استرنبرگ به آن ملحق گردید.

آیا چنین کسی می توانسته در دوره های مارکسیستی - لنینیستی " مدرسهٔ کارگری مارکسیستی" متعلق به ک.پی.دی تدریس نموده باشد؟ یقیناً این بسیار نامحتمل به نظر می رسد. چنین چیزی در کتاب ولکر شرح وقایع زندگی برشت نیز ذکر نگردیده، که در آن زیر تاریخ مه ۱۹۲۷ می خوانیم: " آشنایی با جامعه شناس استرنبرگ به ژرفا یافتن مطالعات برشت در مارکسیسم منجر شد." اما ولکر کلمه ای دربارهٔ " مدرسهٔ کارگری مارکسیستی" ننوشته است. در کتاب از حیث ماده غنی گابریل گرهارد سو نبرگ (Gabriel Gerhard - Sonnenberg) با عنوان **Marxistische Arbeiterbildung in der Weimarer Zeit (MASCH)** (آموزش کارگری مارکسیستی در زمان ویمار) (ام.آ.اس.ئی.اچ)) (۱۹۶۷) فهرست اسامی شماری از آموزگاران " مدرسهٔ کارگری مارکسیستی" در سال



کورس

های ۳۲- ۱۹۳۱ وجود دارد، ولی نام استرنبرگ جزو آن ها نیست؛ ضمناً نام او اصلاً در هیچ مورد در کتاب برده نمی شود. حتی در ادبیات دیگری دربارهٔ " مدرسهٔ کارگری مارکسیستی" از استرنبرگ ذکر نام نشده است.

فاما در مورد کورش. او از یو.اس.پی.دی به ک.پی.دی پیوسته، جزو جناح چپ حزب بود. در ۱۹۲۳ مقام وزیر دادگستری در دولت کوتاه عمر سوسیال دموکرات - کمونیستی در تورینگن را برعهده داشت. در ۱۹۲۴ به برلین نقل مکان نمود. ۲۸- ۱۹۲۴ نمایندهٔ پارلمان بود. ۲۶- ۱۹۲۴ سردبیری نشریهٔ **بین الملل** را برعهده داشت. از ۱۹۲۵ یکی از رهبران آپوزیسیون چپ در داخل

ک.پی.دی بود. کتاب او **Marxismus und Philosophie** (مارکسیسم و فلسفه) (۱۹۲۳) به شدت هم از ناحیه سوسیال دموکرات ها و هم کمونیست ها مورد انتقاد قرار گرفت، از جمله به وسیله بوخارین و زینوویف در پنجمین کنگره گُمینترن در ۱۹۲۴. به کورش نسبت منحرف داده شد، و در مه ۱۹۲۶ از ک.پی.دی اخراج، و در مطبوعات حزب به " خدمت به ضدانقلاب بورژوایی" متهم گردید.

چنین مردی کاملاً برخلاف ادعای هشت، شوماکر و تنی چند دیگر مسلماً نمی توانسته در " مدرسه کارگری مارکسیستی" ک.پی.دی، که فعالیت عمومیش ابتداء از زمستان ۲۷- ۱۹۲۶، یعنی پس از اخراج کورش از حزب، آغاز گشته بود، تدریس کرده باشد. کورش مستقلاً و بدون هیچ ارتباطی با " مدرسه کارگری مارکسیستی" دوره هایی آموزشی ترتیب می داد، و سخنرانی هایی ایراد می نمود. بنا بر توضیح پژوهشگر مطلع در باب کورش، میکائیل بوکمیلر (Michael Buckmiller) (و. ۱۹۴۳) در **Jahrbuch 1 Arbeiterbewegung** (سالنامه جنبش کارگری ۱) (۱۹۷۳)، کورش در زمستان ۲۹- ۱۹۲۸ سخنرانی هایی در موضوع سوسیالیسم علمی ایراد نموده است. در ۱۹۲۹ بخشاً با مدیریت او یک رشته شب های بحث غیررسمی در کافه آدلر (Café Adler) در میدان آکساندر (Alexanderplatz) ترتیب داده شده اند. زمستان ۳۱- ۱۹۳۰ او مدرّس در موضوع اقتصاد سیاسی برای یک گروه تحصیلی بوده است. پائیز ۱۹۳۱ تدریس به یک گروه تحصیلی در موضوع ماتریالیسم دیالکتیک به وسیله کورش در منزل برشت آغاز گردیده، و تا ژانویه ۱۹۳۳ ادامه داشته است. زمستان ۳۳- ۱۹۳۲ یک رشته سخنرانی درباره " زنده و مُرده در مارکسیسم" ایراد نموده است. هیچ کدام از این ترتیبات دارای کوچک ترین ارتباطی با " مدرسه کارگری مارکسیستی" نبوده اند، و بخش اعظم شرکت کنندگان در آن ها ( تا جایی که امروز اسامی شان معلوم است) اشخاصی با موضع کم و بیش (خاصه بیش) مخالف ک.پی.دی بوده اند.

هشت در مورد رابطه برشت با کورش اسامی دونکر، استرنبرگ و کورش را مداوماً بدون تعیین زمان ذکر می کند، در حالی که شوماکر مؤکداً ۱۹۲۹ را به عنوان سال آشنا یی برشت با بنجامین ذکر می نماید، و ابتداء پس از آن از کورش نام می برد. ولکر در شرح وقایع زندگی برشت کورش را برای نخستین بار در این رابطه ذکر می کند، که برشت در سخنرانی های او در ۳۳- ۱۹۳۲ حاضر بوده است. اما بوکمیلر به نوبه خود پائیز ۱۹۲۸ را تاریخ آشنایی آن دو مرد ذکر می نماید. با تطبیق کردن توضیحات بوکمیلر در باره فعالیت کورش با توضیحات ادبیات در باب برشت به این نتیجه می رسیم، که برشت پس از آشنایی در ۱۹۲۸ با کورش در هر حال جزو گروه تحصیلی او در موضوع اقتصاد سیاسی در ۳۱- ۱۹۳۰ بوده؛ پائیز ۱۹۳۱ کورش در منزل برشت در موضوع ماتریالیسم دیالکتیک برای یک گروه تحصیلی تدریس نموده است (ولکر این امر را در سال ۱۹۳۲ ذکر می کند). برشت در ۳۳- ۱۹۳۲ سخنرانی های کورش را شنیده است. به نظر می رسد برشت هم چنین اوقاتی در شب های بحث غیررسمی در کافه آدلر شرکت داشته بوده باشد. ولکر من غیرمستقیم وجود رابطه ای در تاریخ زودتر بین کورش و برشت را

ذکر می‌کند، به این صورت که در شرح حالش درباب برشت به کوتاهی از برخورد نسبتاً محتاطانه برشت به نشریهٔ آپوزیسیونی کورش **Kommunistische Politik** (سیاست کمونیستی) سخن می‌گوید.

رشتهٔ سخنرانی‌های کورش دربارهٔ "زنده و مُرده در مارکسیسم" در زمستان ۳۳-۱۹۳۲ را ذکر کردیم. این همان رشتهٔ سخنرانی‌هایی است که به گزارهٔ شوماکر، برشت از شنوندگان شان در "مدرسهٔ کارگری مارکسیستی" **ک.پی.دی** بوده است. اعلامیهٔ چاپی سخنرانی‌های کورش - که کپی آن در شمارهٔ ۱۰۵، دسامبر ۱۹۷۵ نشریه **Alternative** (چارهٔ دیگر) نیز درج شده است - به روشنی از جمله مکان برگذاری سخنرانی‌ها را اعلام می‌دارد: "Karl Marx - Schule, Neukölln, Kaiser - Friedrichstrasse 208" (مدرسهٔ کارل مارکس، نوکلن، خیابان قیصر - فریدریش ۲۰۸). کورش سخنرانی‌هایش را در مدرسهٔ فریتس کارسن (Fritz Karsen) شهرت دار ایراد نموده است. آن یک مدرسهٔ بزرگ سالان بود. در مه ۱۹۳۰ نام "مدرسهٔ کارل مارکس" بر آن گذارده شد. از آن جا که دوره‌های آموزشی به کارگران اختصاص داشتند، آن "مدرسهٔ کارگری کارل مارکس" (Karl Marx - Arbeiterschule) نیز خوانده شد.

در نتیجهٔ بی‌توجهی یا سطحی‌نگری هشت، شوماکر و نویسندگان دیگری، در کتب آنان جا به سازی‌های عمده‌ای صورت گرفته است، از آن جمله سخنرانی‌های تما ماً شخصی، غیرحزبی کورش که در "مدرسهٔ کارل مارکس" ایراد شده اند، به یک رشته جلسات ترتیب یافته به وسیلهٔ "مدرسهٔ کارگری مارکسیستی" **ک.پی.دی** تبدیل یافته اند. جلسات تدریس و سخنرانی "مدرسهٔ کارگری مارکسیستی" بخشاً در اماکن حزب و بخشاً در محلات گوناگون برلین، هم‌چنین در نوکلن برگزار می‌گردیده اند. سوننبرگ نسبتاً به تفصیل از تدریس مرکزی "مدرسهٔ کارگری مارکسیستی" سخن می‌گوید، و در واقع همین گزارهٔ اوست که خاصه در ادبیات درباب مدرسهٔ مذکور بازگویی شده است. از گزارهٔ سوننبرگ چنین برمی‌آید، که نُسخ کاملی از برنامه‌های تدریس در آن مدرسه در دست نیست، و آن چه باقی است در بایگانی‌های **اس.ای.دی** در برلین می‌باشد. اکثر جلسات "مدرسهٔ کارگری مارکسیستی" در ارگان مرکزی **ک.پی.دی**، **پرچم سرخ**، آگهی می‌شدند. از این آگهی‌ها برمی‌آید، که "مدرسهٔ کارگری مارکسیستی" از اماکنی در "مدرسهٔ کارل مارکس" هم در سال ۱۹۲۹ و هم ۳۱-۱۹۳۰ استفاده می‌کرده است. مقامات دولتی هرگز با نظر دوستانه‌ای به این فعالیت آموزشی کمونیستی نمی‌نگریستند، و در تابستان ۱۹۳۱ هیئت دادرسان برلین اجازهٔ اماکن به "مدرسهٔ کارگری مارکسیستی" را غدغن ساختند. نتیجهٔ این که بسیاری از جلسات "مدرسهٔ کارگری مارکسیستی" بالا جبار در اماکن چاره‌ای ترتیب داده می‌شدند.

سرانجام دونکر. درباره او هشت می گوید، که "وی مدرسه کارگری مارکسیستی (ام.آ.اس.تی.اچ) را در نوگنلن هدایت می کرد، آن جا که برشت در جلسات سخنرانی و دوره های آموزشی او حاضر می گردید." دونکر واقعاً یک نیروی هادی "مدرسه کارگری مارکسیستی" بود، اما از آن جا که مکان اصلی این مدرسه در نوگنلن نبود، دونکر نمی توانسته هادی فعالیت آموزشی در آن جا، که به وسیله شعبه مرکزی مدرسه اداره می گردید، باشد. جلسات آموزشی دونکر جزء مهمی از تدریس مرکزی بودند، ولی با مرور آگهی ها در پرچم سرخ، که از طریق آن ها می توان جریان و روند جلسات آموزشی را در نوگنلن دنبال کرد، دونکر در زمره سخنرانان نبوده است. او یک عضو حقیقی ک.پی.دی، کهنه کار از دوره اسپارتاکوس بود، و به عنوان عوام پسند ساز مارکسیسم مورد احترام کمونیست ها قرار داشت. آلفرد کانتورویچ (Alfred Kantorowicz) (۱۸۹۹ - ۱۹۷۹) در خاطراتش دونکر را به صورت "هرمان دونکر محترم (...)" آموزگار سه نسل از سوسیالیست ها "وصف کرده است. احتمال دارد برشت سخنرانی هایی از دونکر را شنیده باشد، ولی اطلاعات در این مورد نادقیق اند؛ در جایی ذکری از زمان و شرائطی که برشت در جلساتی از آن سخنرانی ها حاضر بوده باشد، یافت نمی گردد.

ولکر در شرح وقایع زندگی برشت از دونکر تا پیش از مهاجرت او به آمریکا سخن نمی گوید، ولی در کتاب دیگرش برتولت برشت، یک شرح حال در رابطه با این دوره منظور ما می نویسد، که "نمایشنامه نویس [برشت] از طریق آشنایی در ۱۹۲۹ با کارل کورش و هرمان دونکر در ارتباط با کارگران، اعضاء اتحادیه صنفی و نمایندگان حزب قرار گرفت." گذشته از این که ولکر - به غلط - کورش، دونکر و ک.پی.دی را در

یک تغار، سال ۱۹۲۹، می گذارد، هم چنین اشاره او در کتابش به کارگران و غیره نیز شک برانگیزست، زیرا آنان مناسب دایره تقریباً محدود به روشنفکرانی که به مناسبت موضوع ماتریالیسم دیالکتیک در منزل برشت گرد می آمدند، نبوده اند.

روشن است که برشت با دونکر آشنا بوده، هم چنان که با بسیاری دیگر در برلین آشنایی داشته است. برشت و دونکر چند بار با یکدیگر بوده اند، هم در دانمارک و هم در آمریکا. ولی پرسش ها این هاینند، که آیا آشنایی آن دو رابطه ای بیش از یک آشنایی زود گذر بوده است؟ آیا برشت از تفسیر دونکر از مارکسیسم بر طبق خط حزب هنایش پذیرفته بوده است؟ (به طوری که ملاحظه خواهد شد، او بیش تر با استنباط کورش از مارکسیسم

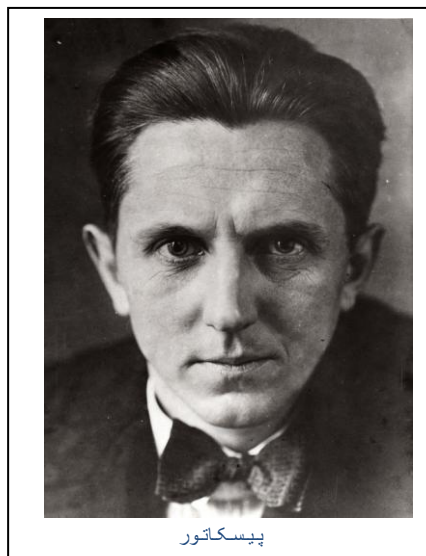


دونکر

موافق بوده تا با استنباط حزب از آن.) آیا برشت اصلاً در جلسات سخنرانی و آموزشی دونکر حاضر می شده است؟ ولکر به پرسش اخیر پاسخ مثبت می دهد، ولی این پاسخ او نیز هم چون پاسخ های دیگری نادقیق می باشد. می نویسد: "جلسات مقدماتی نمونه هرمان دونکر در زمینه مارکسیسم (...). سریعاً برای برشت غیررضایت بخش گردیدند." این بدان مفهوم است، که برشت در هر حال آغاز به شرکت در جلسات دونکر نموده، ولی "نه با مداومت". ولکر می افزاید، توجه برشت توسط شرکت کنندگان دیگر در جلسات به کورش جلب گردید. در صورت صحت داشتن این و نیز در صورت صحت اطلاعات بوکمیلر درباره آشنایی برشت و کورش در ۱۹۲۸، پس باید گفت، برشت می باید در سال های ۲۸-۱۹۲۷ در جلسات دونکر حاضر شده باشد. ولی آیا علت این که چنین پیغام غیرقابل قبولی در مورد موضوع مهمی چون برتری داده شدن کورش به **گفتمان "رافضی"** از طرف برشت بر دونکر نماینده حزب در اختیار ما گذاشته می شود، چیست؟

مدیر "انتشارات مالیک" (Malik - Verlag) ویلاند هرزفلد (Weiland Herzfelde) (۱۹۸۸-۱۸۹۶) نیز به سهم خود از چگونگی رابطه برشت با "مدرسه کارگری مارکسیستی" سخن می گوید. او در ۱۹۵۶ در یک طرح کوچک خاطرات می نویسد، که امکان "حضور در بحث های برشت درباره آثار او در "مدرسه کارگری مارکسیستی" موسوم به "ام.آ.اس. تی.اچ" را داشته است." ولی این گفته نیز متأسفانه نادقیق است: بحث ها در چه زمان و در چه رابطه/ رابطه هایی؟ آیا برشت شخصاً در "مدرسه کارگری مارکسیستی" به تدریس پرداخته است؟ کلمه ای در این مورد نه در ادبیات برشت، نه در ادبیات درباب او و نه در نوشته ها درباره "مدرسه کارگری مارکسیستی" وجود ندارد. لذا می توان به خود اجازه این نتیجه گیری را داد، که برشت در امر تدریس در آن مدرسه متعلق به کپی.بی.بی شرکتی نداشته است. آیا چنین بحث هایی در رابطه با سخنرانی های نظری دونکر - که شاید برشت اصلاً در جلسات شان حاضر نبوده، یا در غیر این حالت آن ها "سریعاً" برای او "غیررضایت بخش" گردیده اند - می توانند صورت گرفته باشند؟ احتمالاً خیر. اگر چنین بحث هایی واقعاً وجود داشته اند، مسلماً می باید در ارتباط با ترتیبات "مدرسه کارگری مارکسیستی" در زمینه ادبیات، تأثیر و غیره بوده باشند. باید توجه داشت بخش اعظم کسانی که در این گونه موضوعات در "مدرسه کارگری مارکسیستی" تدریس می نموده اند، معمولاً آن هایی بوده اند، که رغبتی به برشت نداشته اند. آیا ممکن است چنین کسانی از برشت برای تدریس دعوت نموده باشند؟ ماده شرح حالی موجود درباب برشت این را تأیید نمی کند. تنها کسانی که می توان پنداشت از برشت برای این امر دعوت نموده باشند، ایسلر و اروین پیسکاتور (Erwin Piscator) (۱۹۶۶-۱۸۹۳) می توانسته اند بود. ولی از طرف ایسلر در کتاب بونگه، **پیش تر درباره برشت پیرسید، صحبت ها با هانس ایسلر**، سخنی از این همکاری فرضی در بین نیست. و نه حتی در مورد همکاری فرضی پیسکاتور - برشت در ادبیات درباب او یا در کتاب پیسکاتور **Schriften (نوشته ها)** (۱۹۶۸) و یا در اثر هینریش گورتز (Heinrich Goertz)

(۲۰۰۶-۱۹۱۱) با عنوان **Piscator** (پیسکاتور) (۱۹۷۴) مطلبی یافت نمی شود. برشت نیز شخصاً در ادبیات منتشرشده اش ذکری از چنین بحث های فرضی ای در " مدرسه کارگری مارکسیستی" ندارد.



پیسکاتور

محتمل تر اینست، که ما در این مورد دوباره با " اشتباه شدن" " مدرسه کارگری مارکسیستی" و " مدرسه کارل مارکس" روبه رو هستیم، و بحث هایی که هرزفلد به خاطر می آورد، در حقیقت بحث هایی بوده اند بین محصلین و شرکت کنندگان در جلسات آموزشی " مدرسه کارل مارکس".

طبیعاً برشت با " مدرسه کارگری مارکسیستی" و فعالیت آموزشی آن آشنا بوده است.

در آن دوائر در برلین معمولاً همه با یکدیگر آشنایی داشته اند. از جمله ما آگاهییم که برشت در ۱۹۳۰ در یک جلسه توده ای ترتیب یافته به وسیله " مدرسه کارگری مارکسیستی" حاضر بوده، که در آن آلبرت اینشتین (Albert Einstein) (۱۹۵۵-۱۸۷۹) از مسائلی فیزیک مدرن سخن گفته، و نشریه " مدرسه کارگری مارکسیستی" **Der Marxist** (مارکسیست) اطلاع داده است، که هنرمندان معروف، از آن میان برشت، برنتانو و کورت ویل (Kurt Weill) (۱۹۰۰-۵۰) آمادگی شان را برای قرار دادن آپارتمان های شخصی شان در اختیار " مدرسه کارگری مارکسیستی" به علت ممنوعیت اجاره اماکن به آن، صادرشده از سوی هیئت دادرسان برلین اعلام داشته اند.

پژوهش مؤید اینست، که سعی در جهت قرار دادن استرنبرگ و کورش در ارتباط با " مدرسه کارگری مارکسیستی" نادرست است؛ عمداً یا سهواً " مدرسه کارگری مارکسیستی" و " مدرسه کارل مارکس" با یکدیگر اشتباه شده اند؛ برشت شاید اصلاً در جلسات سخنرانی دونکر حاضر نبوده است؛ رجوع دادن به بحث های برشت درباره نمايشاتش در " مدرسه کارگری مارکسیستی" احتمالاً خلاف حقیقت است. اگر چنانچه سه از چهار نظریه پرداز آموزنده مارکسیسم به برشت اعضاء **ک.پی.دی** نبوده اند، کم و بیش نسبت به حزب و سیاست آن شکاک بوده اند، و از نظر حزب مخالفین یا در هر حال اعضاء با خلوص کم تری بوده اند، و اگر تفسیرات دونکر، هر اندازه نیز " نمونه" بوده، " سریعاً برای برشت غیررضایت بخش" گردیده بوده اند، و در نتیجه او تدریس یک رافضی اخراجی از حزب (کورش) را ترجیح داده بوده باشد، پس با نظر به این فرضیات شاید تعجبی ندارد که از ناحیه حزب در مورد پذیرش برشت مردد بوده باشند. هم چنین واضح است، که بعد - پس از درگذشت برشت - کسانی در سعی شان برای محو تضادهای گذشته به مقصود جلوه دادن رابطه برشت و حزب به صورت رابطه ای بی غل و غش تا

حدودی با مشکل رویه روگشته اند. چنان که از نقل قول های فوق الذکر بر می آید، در این رابطه از جمله شیوه صرفاً ذکر اسامی اشخاص را به کار برده اند، انگار اصلاً مسئله ای با نام آن اشخاص مرتبط نبوده، یا در نهایت به شرح کوتاهی بسنده کرده اند، مثلاً درباره استرنبرگ نوشته اند، که او " در زمره مبلغین جنگ سرد" بوده است، آن چه که - درست یا نادرست - کاملاً در این مورد بی ربط است. در این مورد، مربوط و در خور توجه موضع سیاسی استرنبرگ و رابطه او با حزب در سال های ۳۳- ۱۹۲۶ می باشد؛ اما این نکته را زیرکانه مسکوت گذارده اند!

کوروش به تدریج در ادبیات درباب برشت ظاهر گردیده است. ابتداء مارتین اسلین (Martin Esslin) (۲۰۰۲-۱۹۱۸) بود، که در چاپ آلمانی کتابش - که اصل آن به انگلیسی درآمده بود - تحت عنوان **Brecht, Das Paradox des politischen Dichters (برشت، تناقض نویسنده سیاسی)** (۱۹۶۲) کوروش را از بوته نسیان بیرون آورد. کتاب اسلین شامل ماده ای بزرگ و جالب توجه است، ولی جزئیات بسیارش غیرقابل اعتماد هستند، و نیز بر خورد اسلین تماماً ضدسوسیالیستی و ضدکمونیستی است. قول کوتاه اسلین درباره کوروش که به کرات از سوی دیگران نقل شده، عبارت است از: " برشت مارکسیست جانشین برشت آنارشویست گردید. آموزگار و پرورنده برشت در این رزمگاه کارل کوروش (۱۹۶۱-۱۸۸۶)، مفسر و بعد ناقد برجسته آموزشات مارکسیسم بود." بونگه در مقاله اش درباره قضیه برشت و **مانیفست حزب کمونیست** - که در پیش از آن سخن گفته شده - اجمالاً به نامه های بین برشت و کوروش عطف توجه داده است. در ۱۹۳۶ مقاله معروف ولفدیتریش راش (Wolfdietrich Rasch) (۸۶-۱۹۰۳) درباره برشت و کوروش تحت عنوان "**Bertolt Brechts marxistischer Lehrer**" (آموزشات مارکسیستی برتولت برشت) در نشریه **Merkur (مرکور)** - نسخه تجدیدنظرشده و بسط یافته آن در مجموعه رسالات و مقالات راش با عنوان **Zur deutschen Literatur seit der Jahrhundertwende (ادبیات آلمان پس از تعویض قرن)** (۱۹۶۷) بازچاپ شده - بیرون آمد. راش بر اساس مکاتبات برشت و کوروش، که در " انستیتوی بین المللی تاریخ اجتماعی" در آمستردام حفظ می شوند، و نیز بر اساس اطلاعات بیوه کوروش، هدا (Hedda) قادر گردید رابطه نزدیک این دو مرد، تکامل را بطه شان به دوستی، این را که برشت از جهات مهمی کوروش را " معلم" خود در مارکسیسم به شمار می آورد، و این را که رابطه آن دو به زمان اقامت شان در برلین منحصر نمی گردید، بلکه در دانمارک و آمریکا ادامه داشت، و حتی پس از بازگشت برشت به اروپا و آلمان برقرار بود، مستند سازد. جوهر پژوهش راش این بود، که مارکسیسم برشت از جهات مهمی به شدت از کوروش هنایش پذیرفته، و از مارکسیسم حزبی رسمی منحرف گردیده بود.

بعدها ماده افزون تری برای تنویر و بحث رابطه کوروش - برشت پدید آمده است، به عنوان نمونه هایی در نشریه چاره دیگر - در سالنامه جنبش کارگری - در کتاب کلاوس دتلف مولر (Klaus - Detlef Müller) (و. ۱۹۳۸): **Die Funktion der Geschichte im Werk Ber tolt Brechts (کارکرد تاریخ در اثر برتولت برشت)** (۱۹۶۷) - در کتاب هینز



بروگمان (Heinz Brüggemann): **Literarische Technik und soziale Revolution** (فن ادبی و انقلاب اجتماعی) (۱۹۷۳) - در کتاب یان کنویف (Jan Knopf): **Bertolt Brecht, Ein kritischer Forschungsbericht, Fragwürdiges in der Brecht - Forschung** (برتولت برشت، یک گزارش پژوهش انتقادی، مشکوک در پژوهش برشت) (۱۹۷۴) - در کتاب بوکمیلر: **Korsch Gesamtausgabe** (کلیات کورش) (انتشار این کلیات از ۱۹۸۰ آغاز گردید).  
 واکنش های برشت شناسان آلمان شرقی (سابق) در قبال رابطه برشت و کورش نمونه بوده است. برخی واکنش های بی سر و صدا بوده اند، به این گونه که اثری از کورش در چاپ ۱۹۶۳ نویسنده زمان حاضر نبوده، ولی بعد - به همراه استرنبرگ - از ۱۹۶۹ به قول هشت ذکر شده است. واکنش های دیگری شدیدتر بوده اند، چنان که از برشت شناس ورنر میتنزوی (Werner Mittenzwei) (۲۰۱۴-۱۹۲۷) در کتاب **POSITIONEN, Beiträge zur marxistischen Literaturtheorie in der DDR [Deutsche Demokratische Republik]** (مراتب، سهمی به نظریه مارکسیستی ادبیات در دی.دی.آر [جمهوری دموکراتیک آلمان]) (۱۹۶۹) مقاله ای با عنوان "Erprobung einer neuen Methode, zur ästhetischen Position Bertolt Brechts" (آزمایش یک اسلوب نو، درباره رتبه زیبایی شناختی برتولت برشت) درج گردید، که او در آن بخش مربوط به انتقال یافتن برشت به مارکسیسم را با این واژه ها به اتمام می رساند: "حزب به هنر برشت تشبیه کرد و آن را برای بسیج توده ها به کار گرفت. نویسندگان به مقصود نگارش نوشته های مفید و مؤثر در طبقه کارگر دانه ای از همکاران خود گرد آورد، که از توانایی جمع کردن تجارب مبارزه غنی در صفوف حزب کمونیست بر خوردار بودند. این دانه قبل از همه آهنگساز هانس ایسلر و همکاران نویسنده مارگارت استفین (Margarete Steffin) [۴۱-۱۹۰۸] و الیزابت هائوپتمان را دربرمی گرفت. هم چنین آشنایی با هرمان دونکر و رفتن به ام.آ.اس.بی.اچ، مدرسه کارگری مارکسیستی، برای او حائز اهمیت بود. وی به خاطر این مکان آموزشی در خاتمه حیاتش در ارتباط با طرح زندگی اینشتین بازگشت."



برشت و استفین



استفین

و پس از این شرح میتنزوی - که آن را با توجه به آن چه در پیش ذکر شده نمی توان تا اندازه ای بدون شک کردن خواند - در یادداشتی از او مهم ترین مورد در مقاله اش را می یابیم: متهم ساختن اشخاصی به تقلب و نادرستی، اشخاصی به قول میتنزوی به قدری گستاخ که کورش رافضی را به " معلم مارکسیستی" برشت بزرگ تبدیل ساخته اند. بحث میتنزوی قبل از هر چیز اینست، که کورش یک نوع تروتسکیست بوده، و زمانی که برشت بر ضد تروتسکیسم سخن گفته، تکلیف آن دو با یکدیگر روشن شده، کورش بیش از آن نمی توانسته معلم برشت باشد. اما چنین شکل بحثی بدخواهانه است. میتنزوی می پندارد صرفاً با ذکر کردن نام شخصی برچسب منحرف خورده به تواند حریف را فلج کند. وانگهی چنین بحثی بی طرفانه و مدلل نیست: کورش را نمی توان تروتسکیست استنباط نمود. نظریات او شباهت به نظریات آپوزیسیون در داخل حزب بلشویک در شوروی پیشین دارند. سپس میتنزوی ادعا می کند، که برشت و کورش آشنایان چندان نزدیکی نبوده اند، در صورتی که رابطه دوستی آن دو تا تاریخ درگذشت برشت در ۱۹۵۶ مستند می باشد. نه فقط برشت در جلسات سخنرانی و آموزشی کورش حاضر می گردید، هم چنین کورش در دوره مهاجرتش بیش تر اوقات (از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۶) را نزد برشت در جزیره فین به سر می برد. برشت ادبیات کورش را مطالعه می نمود، و تا درجه زیادی می ستود (از آن جمله **مارکسیسم و فلسفه**ی او را که بدعت آمیز تلقی می شده است). آن دو در زمان اقامت شان در دانمارک همکاری داشتند. در مورد نمایشنامه های برشت و کار کورش با کتاب **کارل مارکس** منتشر شده در بعد گفت و گو می کردند. حتی پس از سفر کورش ارتباط شان ادامه یافت. برشت از کورش جویای کمک به او در به شعر درآوردن **ماتیفست حزب کمونیست** گردید. به دنبال بازگشت به اروپا برشت به مساعدت کورش در یافتن یک ناشر سوئیسی برای کتاب **کارل مارکس** او پرداخت. نحوه استنباط شخصی برشت از رابطه اش با کورش را از این قطعه نامه او به کورش (بدون تاریخ، ولی در آخر ۱۹۴۲) می توان دریافت:

" من شما را معلم خود به شمار می آورم، کار و دوستی شما برای من اهمیت بسیار دارد، شما فقط باید نسبت به من شکیباشید. ما به درازا نظریات متفاوتی در ارزیابی یو. اس. اس. آر] اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی] داشته ایم، ولی عقیده راسخ من اینست، که رویکرد شما یگانه نتیجه ای نیست، که به توان بر اساس کار پژوهش علمی شما به آن رسید." <sup>۲۵</sup> بالاخره میتنزوی می نویسد، که برشت شخصاً در نمایشنامه کوتاهش **معلم من** (ظاهراً متعلق به اواسط دهه ۳۰) با لحن تحقیرآمیزی از کورش سخن گفته است؛ در صورتی که برعکس، این نمایشنامه حاوی سخنان مثبت درباره کورش می باشد، و میتنزوی به عمد از نقل آن ها خودداری نموده است.

تقریباً همزمان با میتنزوی، اینگبورگ مونتس کونن (Ingeborg Münz - Koenen) در مقاله ای با عنوان "Brecht im Spiegel westdeutscher Publikationen" (نظر به برشت میان مطبوعات آلمان غربی [سابق] در نشریه آلمانی شرقی) سابق) **Weimarer Beiträge** (سهم ویمار) (۱۹۶۹) بر ضد راش و دتلف مولر موضع گرفت، و کوشید اثبات نماید،

که برشت مارکسیست شاگرد کورش نبوده است. ولکر نیز در مقاله ای در مجله هامبورگی **Die Zeit** (زمان) نوشت، که برشت از کورش " به کار بردن (handhaben) اسلوب نظری دیالکتیکی را آموخت"، اما " او از جهات زیاد از نقطه نظرات علمی کورش فاصله گرفت."

جای شگفتی نیست اگر پژوهشگران آلمانی شرقی (سابق) تا این اندازه شدید در بر ابر اثبات رابطه نزدیک برشت و کورش واکنش نشان داده اند.

کورش صرفاً مردی نبود که در **ک.پی.دی** و **کمیونترن** در آپوزیسیون قرار داشت، و آن را نیز ترک نکرد، و سرانجام از حزب اخراج شد، و - مسلماً بیهوده - کوشید تا در عرصه های سازمانی - سیاسی علیه **ک.پی.دی** به ستیزد، اما او هم چنین مردی بود که در تأملات نظری - سیاسی هم از اتحاد شوروی و هم از مارکسیسم - لنینیسم روی گرد اند. کتاب کورش، **مارکسیسم و فلسفه**، از ناحیه نمایندگان آن چه که کورش اورتودوکسی مارکس می نامید، یعنی از ناحیه کائوتسکی و کمونیست های سرشناس دیگر آلمانی و خارجی به شدت مورد حمله واقع شد. کورش در پیشگفتار به چاپ جدید کتابش در چند سال بعد، ۱۹۲۹، به حمله پاسخ داد. او به ویژه به مخالفت با لنین و نقطه نظرات وی در **ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم** پرداخت. **لنین هنایشات**، اندیشه ها و تصورات انسان را به صورت "تساویری" استنباط می نمود، که بر اساس درک دستگاه حسی از جهان موجود در بیرون و مستقل از انسان و حس های او شکل می گیرند، "تساویری" که پدیدآور استنباطی تقریباً صحیح از جهان، وضعیت، تکامل و قوانین آن هستند. کورش این "نظریه انعکاسی" را رد می کند. او با لنین در این مورد مخالف است، که لنین دیالکتیک را قربانی یک ماتریالیسم به نظر کورش کهنه، متعصبانه، کوتاه فکرانه و منحصرأ تلقین شده بنا بر ملاحظات عملی می سازد. منظور اساسی لنین در کتابش مبنی بر این که باید علیه ایده آلیسم (فلسفه تفکر یا معنویت یا اصالت تصور) در شکل پوشیده اش به عنوان دشمن عمده سوسیالیسم علمی در سطح فلسفی مبارزه شود، مطلقاً از طرف کورش بی اعتبار می گردد، و او به جای آن "اندیشه ماتریالیستی با رنگ دانش طبیعی" را به صورت هدف نقد مارکسیستی توصیه می کند. کورش صراحتاً می گوید، که "کل نظریه 'لنینیستی' به هیچ وجه بیان نظری بسنده نیازهای عملی در مرحله تکامل فعلی مبارزه طبقاتی پرولتاریای بین المللی نیست"، و آن بنابراین نمی تواند نقش فلسفه انقلابی پرولتاریا را ایفاء کند. کورش استنباط لنین را نسبت به مارکس عقب مانده اعلام می کند. او از هر شکل "جهان بینی" بر اساس مارکسیست - لنینیستی فاصله می گیرد، و تکامل در اتحاد شوروی را چنین تحلیل می کند: "تکامل داده شدن با بیهوده ترین عواقب این قیومیت ماتریالیستی" فلسفی" اقتباس کنندگان از لنین در کلیه شاخه های دانش، طبیعیات و علوم اجتماعی، و هم چنین کل دنیای شناخت در ادبیات، تئاتر، هنر تصویری و غیره به **دیکتاتورهای ایدئولوژیک** عجیب نوسان کننده بین پیش رفت انقلابی و تاریک ترین ارتجاع منجر گشته است، که در روسیه شوروی امروز بر کل

حیات معنوی، نه تنها در داخل حزب، بلکه نیز بر طبقه کارگر مجری می گردد، و در زمان اخیر هم چنین در سعی گسترش دادن آن به خارج از مرزهای روسیه شوروی بر کلیه احزاب کمونیستی در غرب و در سرتاسر دنیا بوده اند."

باید به خودی خود واضح باشد، که چنین نظریه ای دارای هیچ وجه اشتراکی با کمونیسم حزبی رسمی در آلمان یا در خارج نبود، و مسلماً از دیدگاه هر کمونیست حزبی این اندیشه ای مهوع به شمار می رفت، که "برشت بزرگ" با چنین شخصی دوست یا با نظریاتی از او موافق بوده باشد!

در این مبحث مربوط به اشخاص و هنایشات شان بر برشت هم چنین باید از آلفرد دوبلین (Alfred Döblin) (۱۹۵۷-۱۸۷۸) خالق رمان **Berlin Alexanderplatz** (برلین میدان الکساندر) (۱۹۲۹) و چند اثر دیگر ذکری به میان آید. برشت در سال ۱۹۲۰ کتبی از دو بلین را خوانده، و احتمالاً در ۱۹۲۵ با او در برلین آشنا گشته بود. ولکر در شرح وقایع **زندگی برشتمی** نویسد، که برشت "طی دوره آموختن مارکسیسم"، یعنی در همین سال



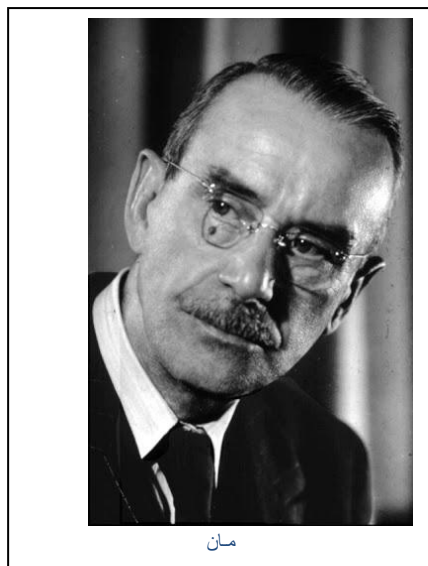
ها، اوقات بسیاری را با دوبلین می گذرانید. برشت شخصاً در نامه ای به دوبلین، مورخ اکتبر ۱۹۲۸ نوشت، که امیدوارست "دوباره در زمستان شب های هفتگی" را برگزار کنند. ولی ولکر نمی نویسد، که چنین شب هایی - اگر واقعاً برگزار شده باشند - به چه اشکالی، در کجا، به اتفاق چه کسانی بوده اند؟ دوبلین از شرکت کنندگان در جلسات ماتریالیسم دیالکتیک در منزل برشت بود. برشت دوبلین را یکی از دو "پدر معنوی"

خود ذکر کرده (آن دیگر کایسر بود). او در یادداشتی در یکی از دفاتر وقایع روزانه اش در سپتامبر ۱۹۲۰ در رابطه با مطالعه دو رمان از دوبلین نوشت، که این آثار دارای نیروی شدید و اندیشه هایی می باشند، که "انعکاس شان" را در خود او داشتند (ولی برشت در یک مورد خُرده گیر بود: "بی قاعدگی" دوبلین). در نامه مذکور متعلق به سال ۱۹۲۸ برشت به مشکلاتش در زمینه صحنه پردازی اشاره نمود: "مهم واقعاً یافتن شکلی است، که در عرصه تئاتر متحقق ساختن چیزی را ممکن سازد، که مانند فرق رمان های شما و [توماس] مان (Mann) [Thomas] (۱۹۵۵-۱۸۷۵) باشد!" منظور برشت روشن است. او هنر رمان نگاری دوبلین را به صورت یک سرمشق در نقطه مقابل هنر رمان نویسی مان (خالق رمان بزرگ **Buddenbrooks** خانواده بودنبروک) (۱۹۰۱) و نوول استادانه **Der Tod in Venedig** (مرگ در ونیز) (۱۹۱۲)) قرار می دهد؛ هنری که برشت باید آن را در تئاتر به کار گیرد. در پایان نامه برشت می گوید: "من همیشه می دانستم، که نویسندگی ای به سبک شما می تواند مبین چیزی از تصویر نو دنیا باشد. اما اکنون بر من کاملاً واضح است، که آن دقیقاً خلای را پُر می کند، که به علت استنباط

مارکسیستی هنر به وجود آمده است!" در این جا ظاهراً منظور برشت اینست، که نویسندگی و ادبیات دوبلین در نفس خود حلال مشکلاتی بود، که " استنباط مارکسیستی هنر" آن ها را لاینحل گذارده بود، و این با وجود " بی قاعدگی" دوبلین از نظر برشت. مؤید این که برشت سال ها این ارزیابی بسیار بالا از نویسندگی دوبلین را حفظ کرده، نامه شادباشی است که برشت به مناسبت شصتمین سالروز تولد دوبلین در سال ۱۹۳۸ به او نوشته است. نامه سرتاسر گرامیداشت و تعریف می باشد، و در خاتمه برشت نوشته: " من آثار شما را کان طلای تلذذ و آموختن تلقی می کنم، و امیدوارم آثار خود من حاوی گنج هایی از آن جا باشند."

اما دوائر حزبی با چه دیده ای به دوبلین می نگریستند؟ آیا آن ها نیز چون برشت بر این بودند، که دوبلین ناجی بود، کسی که توانایی پُر کردن آن خلای را داشت، که کوشش های پیش از او در راستای استقرار یک

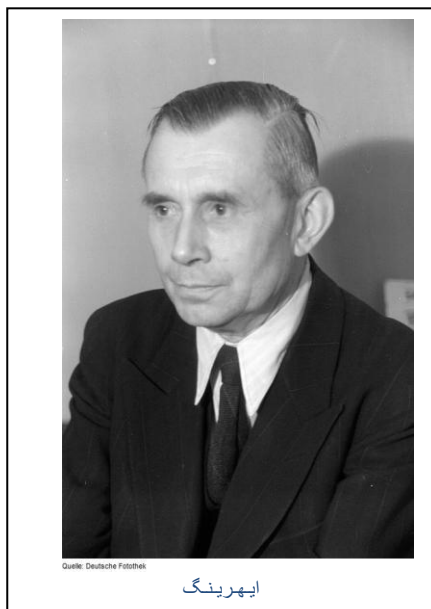
استنباط مارکسیستی هنر" ناگزیر رهایش ساخته بودند؟ نشریه گردش به چپ رمان برلین میدان آکساندر را بسیار محتاطانه معرفی نمود. پس از آن دوبلین در نشریه Berliner Tagebuch (وقایع روزانه برلین) نظر نه چندان دوستانه اش را در مورد گردش به چپ، عموماً و در مورد ناشرین بشر، لودویگ رن (Ludwig Renn) (۱۸۸۹-۱۹۷۹)، آندور گابور (Andor Gabor) (۱۸۸۴-۱۹۵۳)، کورت کلیبر (Kurt Kläber) (۱۸۹۷-۱۹۵۹) و اریش وینرت (Erich Weinert) (۱۸۹۰-۱۹۵۳)، خصوصاً بیان داشت. آن گاه پاسخ دندان شکنی به دوبلین از طرف اتو بیهالچی مرین (Otto Bihalji - Merin) (۹۳-۱۹۰۴) در شماره مورخ ۶ ژوئن ۱۹۳۰ گردش به چپ داده شد. و اندکی بعد در همان سال گردش به



چپ به اطلاع خوانندگانش رساند، که یک انتشارات در اتحاد شوروی مایل به نشر برلین میدان آکساندر بود، ولی با اعتراض نویسندگان انقلابی مواجه گردید، که توجه آن انتشارات را به این نکته معطوف داشتند، که " نویسنده ای که چنان بی شرمانه متعرض ادبیات پرولتاریایی آلمان شده، سزاوار آن نیست که رمانش از سوی کارگران در اتحاد شوروی خوانده شود." برلین میدان آکساندر برای همیشه از برنامه آن انتشارات حذف گردید. ضمناً به خودی خود روشن می باشد، که بین برشت و دوائر ادبی وابسته به ک.پی.دی در مورد دوبلین توافق نظر وجود نداشت.

در این دوره که برشت بیش از پیش به شرائط اجتماعی، سوسیالیسم و مارکسیسم جذب می شد، و تدریجاً خود را مارکسیست تلقی می نمود، فکر انتشار نشریه ای را در سر می پروراند. چنین نشریه ای به نظر او می باید هدف توسعه ماتریالیسم دیالکتیک

را دنبال کند، و توأمأ از همکاری روشنفکران بورژوازی برخوردار باشد. برشت در پائیز ۱۹۳۰ در مورد انتشار چنین نشریه ای، که می باید **Kritische Blätter** (اوراق انتقادی) نام به گیرد، با بنیامین، برنتانو و ایهرینگ به مذاکره پرداخت. او حتی رهنمون نشریه را تهیه دید. مکاتباتی صورت گرفت، جلساتی برگزار شد، ولی تمایل بخصوصی به قضیه وجود نداشت، و در واقع نه حتی توافق چندانی (این را بنیامین در آغاز ۱۹۳۱ اظهار داشت). در نهایت نشریه روی روز ندید، و لذا برشت به امکان برابر نهاد (ابداع یک نشریه چاره ای در نقطه مقابل نشریات فرهنگی ای چون **Weltbühne** (صحنه دنیا)، تحت اداره کارل فُن اوسیتسکی (Carl von Ossietzky) (۱۹۳۸-۱۸۸۹) و کورت توخولسکی (Kurt Tucholsky) (۱۹۳۵-۱۸۹۰) و گردش به چپ، تحت اداره نویسندگان پرولتاریایی دست نیافت. از اشخاص شریک در طرح ناکام برشت سخن گفته ایم، به استثناء ایهرینگ.



ایهرینگ

ایهرینگ یک ناقد سرشناس برلینی تئاتر بود. چگونگی برخورد به او در جناح چپ ک.پی.دی گرا را از جمله می توان با مطالعه نحوه معرفی مجموعه مقالات او تحت عنوان **Die getarnte Reaktion** (ارتجاع پوشیده) (۱۹۳۰) دریافت. در این معرفی، روزنامه نگار فرهنگی کمونیست عمده آلفرد کورلا (Alfred Kurella) (۱۹۷۵-۱۸۹۵) به قولی از ایهرینگ عطف توجه می دهد به این عبارت، که نمی توان صرفاً به تأیید پیش تازی از تجاع بسنده کرد، " هم چنین باید علل را شناخت و کوشید تا آن ها را از میان برد." او با انتقاد و مجادله ای موافق است، که " به فهمد فقط می تواند با شناخت و دریا فتن زمینه ساختار قوانین یک جنبش سیاسی، اجتماعی یا آرمانی پیروز گردد."

و در این مورد کورلا مختصراً اظهار نظر می کند، که " با این کلمات ایهرینگ حکم مرگ کارهای خود را صادر می کند، زیرا این دقیقاً همان چیزی است، که بیهوده در مقالات او می جویند." به این ترتیب برشت یک بار دیگر دست اتحاد به شخصی در دیده حزب " نادرست" داده بود.

ایهرینگ برخلاف بسیاری دیگر از آلمان مهاجرت ننمود. او حتی المقدور کوشید تا به عنوان هنرمند تئاتر تحت رژیم نازیستی کار کند. در این مورد نشریه ادبی مهاجران **Das Wort** (حرف) در مسکو در آخر سال ۱۹۳۶ نوشت، که " او بی گمان به صدها دوست خیانت ورزیده است. او هرگز به اندیشه خیانت نورزیده، زیرا هرگز صاحب اندیشه ای نبوده است، نه پیش از ۱۹۳۳ و نه پساً." برشت، برعکس دلایل تن ندادن دیگران به مهاجرت و باقی ماندن در آلمان را درک می کرد، و با آنان تفاهم داشت، از آن میان با

اریش انگل (Erich Engel) (۱۹۶۶-۱۸۹۱) و پیتر سوهرکامپ (Peter Suhrkamp) (۱۹۵۹-۱۸۹۱)، هم‌چنین ایهرینگ. هارالد اینگبرگ (Harald Engberg) (۱۹۱۰-۷۱) در کتابش **Brecht på Fyn** (برشت در فین) (۱۹۶۶) اشاره دارد، که ایهرینگ به دیدار برشت در سوندبورگ رفت.



از اشخاص دیگری، گذشته از آنان که ذکرشان رفت، و برشت تحت هنایش شان قرارداشت - یا احتمالاً قرار داشت -، به جهت پرهیز از اطاله کلام

سخن گفته نمی‌شود، ولی کلمه‌ای چند از بعضی از آنان جای خود دارد، به عنوان مثال از سه تن که میتنزوی در مقاله پیش گفته اش از آنان نام می‌برد: ایسلر، استفین، هائوپتمان و ما به خود اجازه می‌دهیم ویگل را را نیز به اینان بیافزاییم. برشت با ایسلر (از ۱۹۲۷ ناقد موزیک در پرچم سرخ) در سال ۱۹۲۹، با استفین در سال ۱۹۳۲، با هائوپتمان در سال ۱۹۲۴ و با ویگل در سال ۱۹۲۳ آشنا گردید.

به یقین همه اینان دارای آگاهی سیاسی افزون تری از برشت و در تکامل سیاسی او سهم بودند. در عرصه تئاتر، که از نظر برشت به شکل تنگاتنگ با کار سیاسی مرتبط بود، و در این سال‌ها تنگاتنگ‌تر نیز گردید، مسلماً پیسکاتور و "تئاتر سیاسی" او دارای نفوذ مهمی در برشت بود. برشت در سال‌های ۲۸-۱۹۲۷ نزد پیسکاتور و برای پیسکاتور کار می‌کرد، و پیسکاتور بعداً ادعا نمود، که برشت هر آن‌چه را که او از "تئاتر حماسی" می‌دانست، از وی آموخت، و به عاریت گرفت. دانش و آگاهی برشت از تئاتر شوروی و ارتباط مستقیمش با آن توسط برنهارد رایش (Bernhard Reich) (۱۹۷۲-۱۸۹۴) و لاسیس حاصل و برقرار گردید، و هیچ شکی نیست، که وجوه تشابه بین نظریات و کار عملی برشت در عرصه تئاتر و کارگردان روسی و سفولود میرهولد (Vsevolod Meyerhold) (۱۹۴۰-۱۸۷۴) وجود دارد، ولی این بدان مفهوم نیست، که برشت مستقیماً از میرهولد هنایش پذیرفته یا شاگرد او بوده باشد. میرهولد صرفاً آن هنرمند تئاتری بود، که برشت خود را با او از لحاظ تئاتری هم‌تبار حس می‌کرد، هنر مندی که تلاش هایش به اشکال چندی با تلاش‌های برشت هم‌سو بود، هر چند اغلب با وسایل دیگری. ضمناً برشت به نویسنده شوروی ترچاگف بسیار علاقمند و تا حد زیادی از فن "مونتاز" او تأثیر پذیرفته بود. بین آنان رابطه‌ی دوستی نزدیک برقرار بود. ترچاگف کارهایی از برشت را به روسی ترجمه نمود. برشت - چنان‌که در روشنگری شماره ۲۲ ذکر شد - ترچاگف را "معلم" خود نامیده است.

نویسندگان پرولتاریایی در گردش به‌چپ معمولاً دارای نظریاتی خلاف میل برشت بودند. پیسکاتور در دوره همکاری با برشت مورد انتقاد قرار گرفت. بشر از لاسیس انتقاد نمود، که در سخنرانیش در موضوع هنر و تئاتر شوروی به اندازه کافی از همکاران برادر در سازمان شوروی اتحادیه نویسندگان پرولتاریایی روسیه (آر.آ.پی.پی)

(Russkaya Assotsiatsiya Proletarskikh Pisatelei(RAPP)<sup>۲۶</sup> سخن نگفته است، و میرهولد نیز مورد علاقهٔ حزب‌یون نبود. هنگامی که میرهولد در آغاز ۱۹۳۰ یک نمایش افتخاری در برلین به اجرا گذاشت، گردش به چپ نوشت، که نیاز ما به یک تئاتر در زمینهٔ مبارزهٔ طبقاتی آگاهانه بود، ولی "تئاتر میرهولد علی‌رغم ظاهر عصیان‌طلبانهٔ نمایشش چنین سلاح انقلابی‌ای نیست. رُل کنونی آن [تئاتر میرهولد] در اتحاد شوروی محافظه‌کارانه است، و نمایش افتخاری تئاتر میرهولد حائز اهمیت برای پرولتاریای انقلابی نیست."

پیسکاتور از آغاز دههٔ ۳۰ در اتحاد شوروی اقامت داشت. اما از آن‌جا که در کار با موضوعات دلخواهش رفته رفته با مشکلات روبه‌رو گردید، سرانجام شوروی را ترک گفت. میرهولد مضروب پاک‌سازی فرهنگی استالینیستی گردید. رایش مدتی در بازداشت به سر برد، بعد تبعید شد. لاسیس چند سال در زندان و اردوگاه کار اجباری به سر برد. دوستان برشت در اتحاد شوروی و شماری اشخاص با اندیشه‌های هنری و سیاسی نظیر برشت یا همفکران با او اعدام گردیدند، از جمله ترچاگف؛ در اردوگاه‌های کار اجباری و زندان‌ها محبوس شدند؛ تبعید یا از مشاغل‌شان تحت ترور استالینی اخراج گشتند.

### از آدم آدم است تا یوحنا قَدیس

برخورد نویسندهٔ جوان، برشت، به مسئلهٔ هستی‌تنگ نظرانه است، به این مفهوم که او امکان فرد انسانی برای انبساط یا به بیان عادی نیل به یک هستی غنی و سعادت‌آمیز را به شکل مجرد درک می‌کند. در عالم تصورات او فرد در تلاش تحقق خویش در پیکار بر علیه و بر له یکتای دیگری است (در نمایشنامه‌های زندگی ادوارد دوم از انگلستان و در انبوه شهرها). "دیگران"، جامعه، هر رابطهٔ اجتماعی یا ناپدید شده یا به ضعفی به گونهٔ زمینه‌مورد اشاره قرار می‌گیرد، یا به صورت "واقع‌گرایانه" مطلق یا نمایش نیروی حیاتی - خودخواهانه (در صدای طبل‌ها در شب، بال) به توصیف درمی‌آید. در را بطنه با عالم هستی فرد با یک نظام جهانی بی‌ترحم، درک ناپذیر روبه‌رو می‌گردد.

راه‌نویسنده به "شهرها"، مرکز و نماد ملاقات اجتماعی انسان‌ها، به دور از انفراد خیال‌پردازانه، مستقیماً به درون واقعیت اجتماعی منتهی می‌گردید. او، برشت، که در بطن مادر "به شهر حمل شده بود" (آن‌گونه که در شعر "دربارهٔ بی‌بی بیچاره" می‌گوید)، خود را در بیابان سنگی شهر بزرگ برای تبدیل به سنگ شدن (Petrefakt) رها ساخت. و او شهر بزرگ را به نیکی شناخت. برلین شهری بود مملو از تضادها، تصویر و کانون کل جامعهٔ آلمان. در آن‌جا گرسنگی، بی‌کاری و فلاکت، توأم با نور تابان، رفت و آمد و حمل و نقل، ازدحام، یک زندگی تلذذی تباه‌کننده و یک حیات فرهنگی شکوفان، ترقی‌ناگهانی کوتاه مدت و استیصال بحران همه شمول‌جلب نظر می‌نمودند. برلین هم چنین پایتخت رایش و مرکز سیاسی بود، شهری که اهالیش قوی‌تر از سایر نقاط



کشور در برابر طاعون نازیسم مقاومت نشان دادند. در این شهر برشت از جمله در ۱ مه ۱۹۲۹ از آپارتمان استرنبرگ شاهد تیراندازی افراد پلیس به کارگران کمونیست بود، که به مقررات ممنوعیت تظاهرات در روز مبارزه بین المللی کارگران، صادر شده از سوی رئیس پلیس کارل زورگیبل (Karl Zörgiebel) تسلیم نگردیده بودند. برشت دیدگانش را به کار انداخت. او دید چگونه با انسان در شهر بزرگ رفتار می شود: ناپسندانه. بر اثر تجا رب برشت از شهر بزرگ نقطه ثقل نویسنده او از یکتای منفرد به انسان در رابطه اجتماعی، ابتداء یکتا در برابر "دیگران"، دیگران اغلب استنباط شده به صورت دشمنان، منتقل گردید. هنگامی که برشت در زمانی دیرتر، در اواسط دهه ۳۰، به این دوره می اندیشید، در شعر "به نسل های آینده" نوشت: "من به شهرها در زمان آشفتگی آدم." (In die Städte kom ich zur Zeit der unordnung)

برشت در زمانی زود با مسئله هویت فرد اشتغال یافته بود. در نمایشنامه Galgei (گالگی) (یکی از چند طرح ناتمام دوره جوانی او) به ما مردی معرفی می گردد، که در چنگ انسان های بدسرشت گرفتار می آید. بر اساس این نمایشنامه ناتمام نمایشنامه آدم آدم است پدید آمد، که - گفته شده - در سال ۱۹۲۶ اجراء گردید، و سال پس از آن به طبع رسید. ما در این نمایشنامه با کارگر بندر گالی گای (Galy Gay) آشنا می گردیم، که یک روز برای خریدن ماهی به شهر می رود، ولی گرفتار سربازان می شود، که او را "از نو سوار می کنند" (= از نو مونتاز می کنند)، و در پایان نمایشنامه او هویت قبلیش را انکار می نماید. در واقع او به چیز دیگری مبدل شده، به یک "ماشین جنگی غرآن". او صبحگاه با این خاطر جمعی به راه افتاده بود، که "کسی را کاری به کار یک کارگر بندر بی مال نخواهد بود"، و زنش با احتیاط به او گفته بود: "کسی چه می داند". خیر، کسی نمی داند، یا درست تر، بلی، می دانند. ما همه داخل ماشین می شویم. و منظور از ماشین "دیگران" هستند، یعنی ما جزء دیگران می گردیم. برشت ستیزه بی رحمانه همه علیه همه، یکتا علیه دیگران، دیگران به صورت جبهه جسیمی بر علیه یکتا،

که در تلاش زیستن است را در مجموعه شعر Aus einem Lesebuch für Städtebewohn er (از یک کتاب خواندنی برای شهری) برمی رسد؛ اشعاری سروده شده طی سال های ۲۷-۱۹۲۵، انتشار یافته بخشاً در همان تاریخ و بخشاً اندکی دیرتر، بعد جزء مجموعه Versuche 2 (آزمایش ۲) (۱۹۳۰). در این اشعار مقررات دنیای بی ترحم درج می شوند: خودخواه باش، تکالیف انسانی را مپذیر، به رفیقان بی وفا باش، والدینت را طرد کن، ببلع و بنوش، چیزی را امضاء مکن، بلی، حتی یک کتیبه روی قبر پشت سر مگذار، رد پایت را محو کن! شرائط ناهنجار هستند. "شما باید الفباء را بیاموزید." (Ihr müsst das ABC noch lernen.) و بعد خود این الفباء را به خوانندگان می آموزد.<sup>۲۷</sup>

آیا "مرد خرد" واقعاً چه چیزی می تواند در این دنیا به دست آورد؟ اکنون از نظر برشت یکتا تا در جه زیادی مرد خرد مجهول است، و نه چون در پیش فردگرای خودخواه در بال، در درانبوه شهرها، در زندگی ادوارد دوم از انگلستان. توده مجهول مردم، جامعه توده ای، آن جا که امور از بد به بدتر تحول می یابند، تنها برخوردار از دورنمای آینده

جذاب اندکی هست. در نمایشنامه های **Die Mutter (مادر)** (۳۱-۱۹۳۰) و **Mutter Courage und ihre kinder (ننه دلاور و فرزندان او)** (۳۹-۱۹۳۸) بازندگان جنگ و زندگی ایفاء نقش می کنند؛ از بی ارزشی فضیلت ها حرف می زنند؛ سرنوشت انسان هایی را می نمایانند، که نه به اندازه کافی خشن هستند تا پلید باشند، و نه دارای بینش، اراده و استعداد ضدیت با پلیدی.

استنباط برشت در نویسنده‌گی دوره جوانی او از انسان منفرد شامل عناصری است، که به طرح مسئله فرد و "دیگران" راه می برد: آیا فرد چگونه می تواند با پذیرش شرائط تقلید از دیگران، شرکت در جنگ همه علیه همه، یا شکستن مقررات زندگی برای "شهری" خود را اعتلاء بخشد؟ در نمایشنامه **Die Ausnahme und die Regel (استثناء و قاعده)** نه تنها قاعده "چشم در مقابل چشم" تأکید می گردد، هم چنین نمایشنامه با این دعوت به پایان می رسد: "آن چه قاعده است، بدان که سوء استفاده است." (*Was die Regel ist, das erkennt als Missbrauch*) گفته ای در نمایشنامه **مادر**، که امور از بد به بدتر تحول می یابند، این سؤال را به دنبال دارد: "پس چاره چیست؟" در **ننه دلاور و فرزندان او** ننه دلاور فقط نمی گوید: "دنیا این طورست." ولی بلافاصله می افزاید: "لازم نبود این طور باشد." آیا "دیگران" در حقیقت کیستند؟ آیا غیرانسانیت طبیعت داده و اجتناب ناپذیرست یا اثر انسان؟ آیا انسان های مشخصی، افراد واحدی، گروه ها و طبقاتی نیستند که این "جرم" (*missetat*) را مرتکب می گردند، و از ممر آن می زیند؟ آیا چه بر سر گالی گای در **آدم آدم است** می آید؛ او برخلاف اراده خود (شاید فاقد آنست؟ گفته می شود، او مردی است که "نمی تواند نه به گوید") به دست یک گروه سرباز به صورت یک "ماشین جنگی غرآن" "از نو سوار کرده می شود" (= از نو مونتاژ می شود)، و لذا دستخوش تحولی ناخواسته می گردد. آیا این نکبت است؟ آیا با او بدرفتاری می گردد؟ مغزشویی می شود؟ سرکوب می گردد؟ بسیاری باید چنین به پندارند، و برشت خود نیز تا حدی براینست. آیا رتبه گالی گای پیش و پس از "تبدلش" به چه صورتی است؟ درباره این پرسش، برشت در پیشگفتار بر نمایشنامه در ۱۹۲۷ بحث می کند. می نویسد: "من می دانم، که عادت دارند انسانی را که نمی تواند نه به گوید، آدم ضعیفی تلقی کنند، ولی گالی گای به هیچ وجه آدم ضعیفی نیست، برعکس او نیرومندترین می باشد. او ابتداء با تبدیل شدن به جزیی از توده نیرومند می گردد. (*Er wird erst stark in der Masse.*) بنا بر این راه حل عبارت است از تبدیل گشتن فرد به جزیی از توده، وقف خویش به توده. ابتداء با خنثی کردن خویش به صورت شخص خصوصی فرد واقعاً قادر به آزاد ساختن خود می باشد. اما این راه حل برشت مجرد و غیرعملی است. در این مرحله هنوز راه برشت به همبستگی طبقاتی عملی دراز به نظر می رسد. او گالی گای را به صورت نیرومندترین معرفی، و تکاملش را مثبت و او را نخستین نمونه "انسان نو" مشخص می سازد، و این در تناقض با چیزی که نمایشنامه به آن مربوط می باشد، یعنی تبدیل شدن یک مرد صلح جو به هواخواه نظامی گری، قاتل عمده و قصاب انسان. برشت، به طور عقیدتی مخالف با جنگ، در این نمایشنامه سنگینی را بیش تر

بر پیغام عموماً یکسان می نهد تا بر تاریخ واقعی، رابطه مشخص تاریخی و انسانی، گرایشی که اغلب مورد انتقاد - به نظر صحیح - مفسران کمونیست و غیرکمونیست قرار گرفته است. سال های بعدین پرده های نمایش وحشت ناک این واقعیت بودند، که آلمانی عادی پس از ترک " شخصیت خصوصی" خود به چه نوع " جمعی" ملحق گردید، و در اثر این تحول، برشت ضمن اشتغال آتیش با نمایشنامه مورد بحث نقطه ثقل را از مورد خصوصی به یک ارزیابی منفی تر از " تبدیل" گالی گالی منتقل ساخت.

برشت همزمان با اشتغال جدی با مسئله فرد - توده، بیش از پیش با مسائل سیاسی مشخصی مشغول گردید؛ روابط اجتماعی و سیاسی را مطالعه نمود؛ طبقه سرمایه دار را به صورت گروه معینی از مردم استنباط کرد، که از راه چاپیدن و گوش بریدن همنوعان، " فقط جرم" (missetat allein) به هستی شان قادر هستند. باید توجه داشت در واقع یک تأثیر متقابل بین بررسی مسئله فرد - توده و آگاهی سیاسی رشد یابنده وجود دارد. آن ها یکدیگر را باور می سازند، و متدرجاً تشکیل یک وحدت را می دهند.

از این مبدأ: مسئله فرد - توده در رابطه با گالی گالی و آگاهی سیاسی رشد یابنده برشت در سال های منظور به وضوح می توان دو خط در نمایشنامه نویسی برشت تشخیص داد: یکی از آن ها " نمایشنامه های آموزشی" (Lehrstücke) است. این اصطلاح را بنده سوء تفاهم بوده است. در زبان آلمانی دو واژه برای آموزش یافت می شوند: *lehren* (آموزاندن) - *lernen* (آموختن). با توجه به این، *Lehrstücke* به معنای نمایشات آموزاننده، معمولاً به صورت نمایشاتی درک شده، که به آموزش " تماشاگران" به پردازد. شکی نیست که برشت شخصاً تا حدودی نمایشنامه های آموزشی را به این صورت استنباط می نمود؛ به این مفهوم به اجرائشان می گذاشت؛ درباره هنایش و مفهوم شان با تماشاگران بحث می کرد. ولی برشت هرگز بیمی از اتخاذ دو یا چند دیدگاه، هم چنین بر کارهای خود نداشت. او به یک شکل نسبتاً مطلق بیان داشته است، که نمایشنامه های آموزشی وی را باید به صورت یک وسیله آموزنده برای بازیگران تلقی کرد، نه برای تماشاگران. او در سال ۱۹۳۷ در مقاله "Theorie des Lehrstücks" (نظریه نمایشنامه آموزشی) می نویسد: " نمایشنامه آموزشی از طریق اجراء آموزنده است، نه از طریق تماشا. اصولاً تماشاگران برای نمایشنامه آموزشی ضروری نیستند، ولی وجود آن ها طبیعتاً می تواند مفید باشد. اساس نمایشنامه آموزشی این انتظار است، که بازیگر ضمن اجرای اعمال معینی، رفتارهای معینی، ترجمه حرف های معینی و قس علی هذا به تواند در سمت های اجتماعی هنایش پذیرد." بعدها، در ۱۹۵۶، نیز می نویسد، که اصطلاح " نمایشنامه های آموزشی" منحصر به نمایشنامه هایی است، که برای بازیگران آموزنده باشند. آن ها لذا ضرورتاً نیازی به تماشاگر ندارند." و در نشریه فرانسوی **Europe** (اروپا) (شماره یادنامه برشت، ۱۹۷۵) مصاحبه پیر آبراهام (Pierre Abraham) (۱۹۷۴ - ۱۸۹۲) با برشت درج شده است، که در آن برشت درباره یکی از مشهورترین نمایشنامه های آموزشی خود، **تدبیر**، می گوید، که " این نمایشنامه برای خواندن نوشته نشده است. این نمایشنامه برای تماشا نوشته نشده است." آبراهام می پرسد:

" پس برای چه نوشته شده است؟" برشت پاسخ می دهد: " برای اجراء." اندکی پیش از درگذشت برشت او و همکاران نزدیکش گفت و گویی درباره تئاتر آینده با کارگردان تئاتر انسمبل برلین مانفرد وکورت(Manfred Wekwerth) (۲۰۱۴-۱۹۲۹) داشتند. ضمن این گفت و گو وکورت پرسید: " برشت، نمایشنامه ای را نام ببرید، که آن را سبک تئاتر آینده تلقی می کنید." برشت آنرا پاسخ داد: " تدبیر."<sup>۲۸</sup> توجه کنید: یعنی نمایشنامه ای که برای خواندن یا تماشا کردن نوشته نشده بود، ولی منحصرأ برای اجراء کردن، نمایشنامه ای که اصولاً نیازمند تماشاگر نبود، اما فقط شرکت کنندگان، دقیقاً چنین نمایشنامه ای از بین کارهای صحنه ای برشت از نظر او نخستین نمونه تئاتر آینده می باشد.

مسلماً نادرست خواهد بود این نتیجه گیری که از دیدگاه برشت تئاتر منحصرأ یک وسیله آموزنده دائره محدودی از بازیگران باشد. او مطمئناً علاقمند به جلب بیش ترین شمار ممکن به این جریان خلاقانه و آموزنده بود. برخی از " نمایشنامه های آموزشی" برای اجراء در مدارس با هدف جلب محصلان به جریان آموزشی در نظر گرفته شده بود. برشت هنگام به اجراء گذاشتن **Badener Lehrstück (نمایشنامه آموزشی بادن)** در سعی " لغو کردن" تماشاگران با تحریک شان به شرکت در ازبرخوانی و آواز بود. به هنگام نخستین اجراء تدبیر در ۱۹۳۰ شمار " بازیگران" تا درجه زیادی افزایش یافته بود، به این گونه که جمعاً ۴۰۰ آوازخوان در اجراء شرکت داشتند! اظهار نظر او در مورد تدبیر به عنوان نخستین نمونه تئاتر آینده از این جهت باید مهم گرفته شود، که به هیچ شکلی صحبت از نمایشنامه های آموزشی به صورت وسیله تمرین یک گروه بر گزیده نبود، بلکه به صورت ترتیبات توده ای بحث زا و خلاقانه.

" نمایشنامه های آموزشی" برشت در ادبیات درباب برشت تا حدودی با درنگ مورد بررسی قرار گرفته اند. بسیاری واقف نبوده اند چگونه باید با آن برخورد کرد، تا ۱۹۷۲ که کتاب رینر استینوگ(Reiner Steinweg) (و. ۱۹۳۹) تحت عنوان **Das Lehrstück (نمایشنامه آموزشی)** انتشار یافت، که او در آن کوشید مستند سازد، تولید داستان نمایشی (دراماتیک) برشت به دو بخش تقسیم می گردد: وسیله آموزنده بازیگران در جهت این که خود دنیا را درک و در تغییر آن سهمیم گردند، یعنی " نمایشنامه های آموزشی"، که از طرف برشت تئاتر واقعی آینده تلقی گردیده اند؛ نمایشنامه های دیگر او، نمایشنامه های حقیقی(schaustücke)، در نظر گرفته شده برای تماشا. برنهاد(تز) اصلی استینوگ اینست، که " نه نمایشنامه حماسی، اما نمایشنامه آموزشی به صورت مدل تئاتر سوسیالیستی در جامعه سوسیالیستی مطرح می باشد." اگر چه این طرز فکر می تواند عجیب به نظر رسد، اما مورد تأیید قول های نقل شده از برشت و خاصه آخرین سخنان او به وکورت می باشد. و نیاز به مدلل ساختن این موضوع نیز نیست، که مقامات تئاتر و مقامات فرهنگی در ممالک به گفتمان " سوسیالیستی" اروپای شرقی در سده پیشین<sup>۲۹</sup> در چنین استنباطی از تئاتر تحت سوسیالیسم شریک نبوده اند.

## روشنگری ها و پانوشت ها

- <sup>۲۰</sup> شهری در دانمارک، که برشت پس از ترک اجباری آلمان از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۰ در آن جا رحل اقامت افکند.
- <sup>۲۱</sup> برنتانو یک نویسنده عالی بود. او در زمینه ادبیات و فرهنگ در **Frankfurter Zeitung** (روزنامه فرا نکفورت) مقاله می نوشت. برنتانو نیز چون برخی از لیبرال های عدالت پیشه در دوره بین اواسط دهه ۲۰ تا به قدرت رسیدن هیتلر تندرو گردید، و به همفکری با سوسیالیسم و کمونیسم پرداخت. در ۱۹۳۰ به مسکو سفر کرد، ولی در ۱۹۳۲ نسبت به کمونیسم شوروی دچار شک شد. از او یک مجموعه رسا له و مقاله جالب با عنوان **Kapitalismus und schöne literatur** (سرمایه داری و ادبیات زیبایی شناختی) در ۱۹۳۰ منتشر گردید، که در پیشگفتار آن مطالبه می کرد، نویسندگان نمی باید سرگذشت ها را " جعل کنند"، ولی " دریابند" زندگی حقیقه چگونه است. و در ۱۹۳۲ کتاب **Der Beginn der Barbarei in Deutsch land** ( آغاز بربریت در آلمان) از او انتشار یافت، که راجع به شرائط غیرانسانی مردم عادی در جامعه طبقاتی آلمان بود. ولیکن برنتانو هرگز مارکسیست نبود و به آن تبدیل نیز نشد، حتی سررشته ای از ادبیات و نظریات مارکسیسم نداشت.
- <sup>۲۲</sup> ترچاگف نظریه پرداز مارکسیست هنر، روزنامه نگار، نمایشنامه نویس و از پیش روان هنر آوانگارد یستی بود. او از اعضاء شاخص تشکل لِف (اختصار جبهه چپ) (Levyi Front (LEF)) به شمار می رفت، و با نظریه پرداز مارکسیست هنر بوریس اروائف (Boris Arvatov) (۱۹۴۰-۱۸۹۶)، کارگردان انقلابی سرگی ایزنشتین (Sergej Eisenstein) (۱۹۴۸-۱۸۹۸) و شاعر نوآور ولادیمیر مایاکوفسکی (Vladimir Majakovski) (۱۹۳۰-۱۸۹۳) همکاری نزدیک داشت. ترچاگف یک ایده آفرین بود. او نفوذ قابل توجهی در دهه ۳۰ بر هنرمندان سوسیالیستی غرب داشت. برشت ترچاگف را " معلم" خود نامیده، و بنیامین با ترچاگف به صورت یک نمونه مهم در رساله راه گشایش با عنوان " Der Autor als Produzent" (نویسنده به مثابه مو لد) (۱۹۳۴)، که رساله آتی مهم دیگرش "Das Kunstwerk im Zeitalter seiner Technischen Reproduzierbarkeit" ( اثر هنری در عصر بازتولید فنی) (۱۹۳۶) را به دنبال دارد، اشتغال یافته است. ترچاگف یکی از قربا نیان پاک سازی فرهنگی استالینیستی در دهه ۳۰ بود.
- ( برای لِف و ترچاگف می توانید رجوع کنید به بخش های دوم و سوم بررسی " سیاست فرهنگی در شور وی پیشین از انقلاب اکتبر تا استواری ساتنرالیزاسیون" از توفان آراز در تارنمای سیاسی و فرهنگی هفته، سال یازدهم، آوریل ۲۰۱۷).
- <sup>۲۳</sup> به قول دیتر اشمیت (Dieter Schmidt) برشت عقیده داشت، استالین سزاوار خوانده شدن به عنوان " قاتل خلق" بود، و در عین حال وجود استالین را " مفید" نیز می دانست.
- <sup>۲۴</sup> "Was halten Sie übrigens von einer kritik der Stalinschen Probleme des Leninismus?"
- <sup>۲۵</sup> " Ich betrachte Sie als meinen Lehrer, Ihre Arbeiten und Ihre Freundschaft bedeutet viel für mich, und es kommt nur darauf an, dass Sie geduld mit mir haben. Wir differenzieren seit langem in der Einschätzung der USSR, aber ich glaube fest, dass Ihre Einstellung nicht die einzige Anwendung ist, die man von Ihren wissenschaftlichen Forschungen machen kann."
- <sup>۲۶</sup> برای آر.آ.پی.پی می توانید به نگرید به بخش سوم " سیاست فرهنگی در شوروی پیشین ...".
- <sup>۲۷</sup> در این رابطه گفتنی است، که در رمانی از داستایوفسکی، **آزردگان** (۱۸۶۱)، یکی از اشخاص، پیوتر و لکوفسکی (Pjotr Valkovskij) بدینت به شخص اصلی، نویسنده جوان ایوان پتروویچ (Ivan Petrovitj) درس می دهد: " در پشت همه فضایل انسان در نهایت خودخواهی مفرط قرار دارد. هر اندازه یک عمل فضیلت آمیز باشد، در هر حال خودخواهانه خواهد بود. به خود عشق بورز، این یگانه قانون زندگی است، که من به رسمیت می شناسم."
- <sup>۲۸</sup> Wekwerth: **Schriften, Arbiet mit Brecht**, Berlin, 1973.
- <sup>۲۹</sup> می گویم در ممالک به گفتمان " سوسیالیستی" اروپای شرقی در سده پیشین، از آن روی که سیستم مستقر در آن ممالک اسماً سوسیالیستی بود، نه واقعاً. در واقع امر سیستم این ممالک " سرمایه داری

انحصاری دولتی" با مدل سیستم مستقر در اتحاد شوروی بود. در توضیح اشاره وارانۀ این سیستم گفته شود، که شالوده " سرمایه داری انحصاری دولتی" - که عملاً دولت را به کارفرمای طبقه کارگر تبدیل می ساخت - در شوروی با " سیاست اقتصادی نوین (نپ)"(Novaja Ekonomičeskaja Politika (NEP)) ریخته شد، و در دوره استالین نهادینه، و با نام ساختگی " سوسیالیسم" به خلق های شوروی و به دنیای خارج معرفی گردید، و حتی به آن در قانون اساسی اتحاد شوروی با نام " سوسیالیسم" رسمیت داده شد.